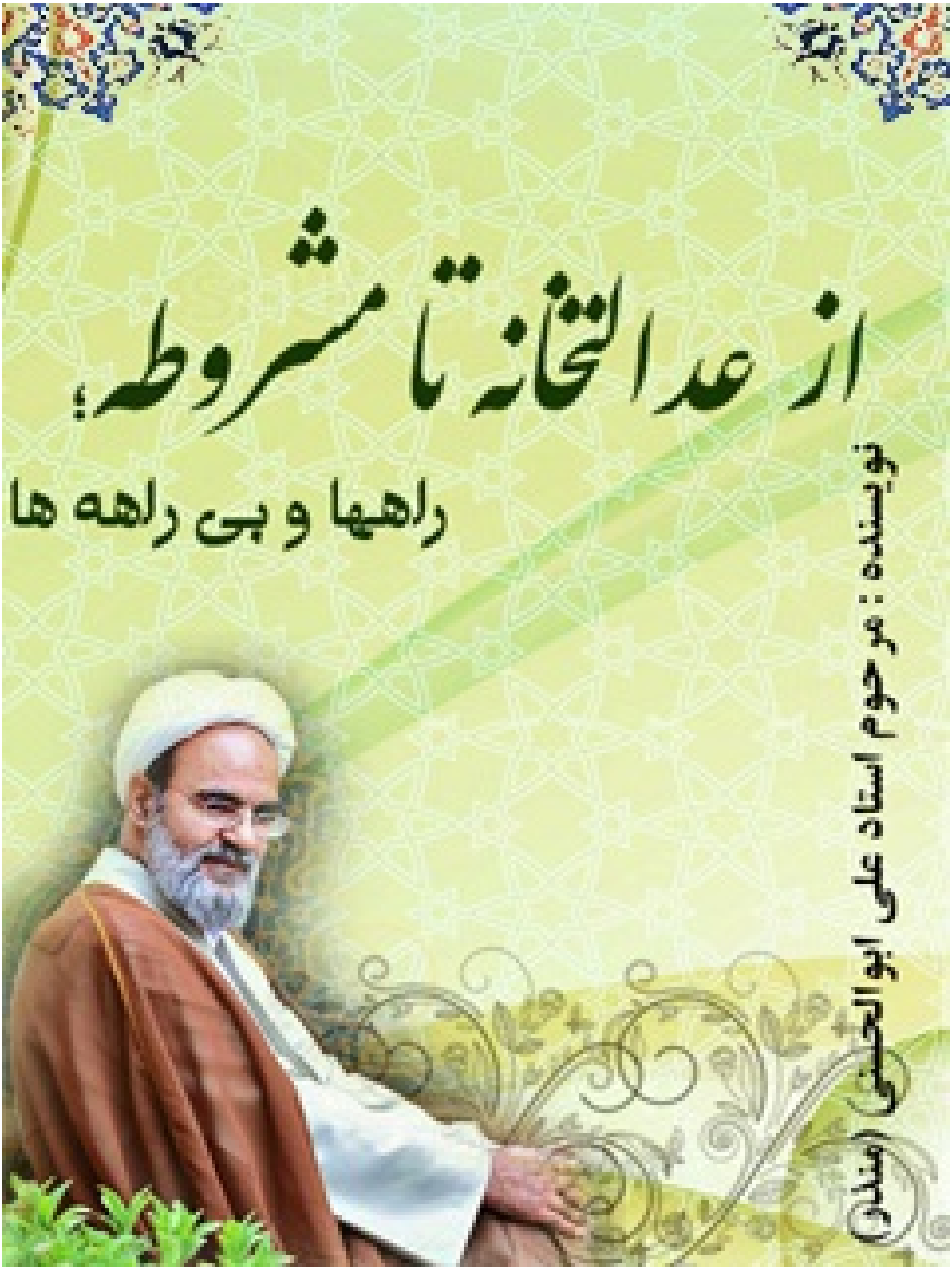

از عدالتخانه تا مشروطه؛
راهها و بی راهه ها
نویسنده : مرحوم استاد علی ابوالحسنی (منذر)

بسم الله الرحمن الرحیم

از عدالتخانه تا مشروطه؛ راهها و بی راهه ها

نویسنده:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر چاپی:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

از عدالتخانه تا مشروطه؛ راهها و بی راهه ها ----- ۷

مشخصات کتاب ----- ۷

اشاره ----- ۷

با تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید؛ از حکمت و ضرورت پرداختن به تاریخ مشروطه بگویید، به نظر شما نسل جوان و تحصیلکرده ما، چه نیازی به آشنایی

مشروطیت، در چه بستری بوجود آمد و علل و عوامل پیدایش آن چه بود؟ ----- ۱۰

وجه تمایز مشروطه از نهضت صنعت نفت، کم وبیش به این صورت مطرح می شود که، در مشروطه ضدیت با استبداد داخلی، است اما در نهضت ملی هدف ا

شما اشاره ای به وضعیت ایران پیش از مشروطه داشتید. لطفا از وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در روزگار مشروطه (به ویژه در تعامل و تقابل با

چرا ایجاد منطقه پوشالی در قرارداد ۱۹۰۷ بوجود آمد؟ ----- ۱۴

بدون شک عوامل درونی در کنار عوامل به اصطلاح بیرونی در روند جنبش مشروطیت تاثیرگذار بوده اند. محققان، در تحلیل حوادث آن برای برخی از شخص

در وجود افراد متمایل به غرب در صفوف جنبش مشروطه، و تاثیر آنها بر روند جنبش، شکی نیست. فراتر از این، آیا می توان گروه و جریانی متشکل و هدف

به نظر شما، چگونه می شود با مقوله توطئه در تاریخ، برخورد کرد که جنبه افراط و تفریط نداشته باشد؟ ----- ۱۸

حال اگر مایلید؛ به مقوله توطئه در دوران مشروطه بپردازیم. ----- ۲۰

فکر می کنم؛ بهتر باشد، قدری هم درباره جنبش عدالتخانه توضیح دهید. ----- ۲۶

در این مورد، شما چه دلایلی دارید؟ ----- ۲۸

در خلال بحث، اشاراتی به نقش روحانیت در جنبش مشروطه و تقابل آن با جناح سکولار، داشتید. حال، چگونه می توانیم نقش روحانیت را به صورت مستق

راستی این جناب یفرم ارمنی، از کجا در جنبش مشروطیت پیدا شد؟! ----- ۳۴

در آن وانفسا، شیخ فضل الله چه می کرد؟ ----- ۳۵

پس از آنکه زمام جنبش مشروطه از دست روحانیت خارج شد و (به قول شما) در اختیار کرسی نشینان لژ بیداری قرار گرفت، رویکرد روحانیت چه بود؟ آیا

به نظر شما، اگر انقلاب مشروطه پیروز می شد آینده ایران چه می شد؟ ----- ۳۹

در واقع، شاید بتوان تاسیس رژیم پهلوی را، به نوعی، پیروزی «مشروطه سکولار» به دست رضاخان دانست و پیروزی انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی را د

سوال دیگری مطرح می کنم؛ آیا تاریخ مشروطیت، تحریف شده و در صورت پاسخ مثبت، چه کسانی و با چه انگیزه و هدفی، به این کار دست زده اند؟ ۴۴

دلیل توجه غربیها به تاریخ مشروطه چه می تواند باشد؟ ----- ۴۸

آن گونه که از صحبتهای جناب عالی بر می آید؛ می توانیم انقلاب اسلامی را، نقطه رشد و تکامل جریان «مشروطه مشروعه» بدانیم. حضرت امام هم بارها ج

به عنوان آخرین سوال، می خواهم نظر شما را درباره علل شکست و ناکامی انقلاب مشروطه بدانم. ----- ۵۸

از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید؛ متشکرم. ----- ۵۹

درباره مرکز ----- ۶۰

از عدالتخانه تا مشروطه؛ راهها و بی راهه ها

مشخصات کتاب

مایه سازی قبلی : نمایه سازی قبلی

سرشناسه : ابوالحسنی، علی، ۱۳۳۴

عنوان و نام پدیدآور : از عدالتخانه تا مشروطه؛ راهها و بی راهه ها /علی ابوالحسنی (منذر)

منشا مقاله :علی ابوالحسنی (منذر) ۱۳۸۲

توصیفگر : فضل الله نوری، ۱۲۵۹-۱۳۲۷ق.

توصیفگر : مشروطیت

توصیفگر : دوره پهلوی

توصیفگر : عدالت خانه

توصیفگر : مشروطه خواهی

اشاره

از تخلصی که برای خود انتخاب کرده معلوم بود که بنا دارد بر سکوی انذار در تاریخ معاصر ایران گام بنهد و از چیزهایی بگوید و بنویسد که طعم رسالت انبیاء را داشته باشد. اما نکته جالب در راه و روش و فکر منش استاد علی ابوالحسنی(منذر) آنست که او به عنوان یک طلبه پرذوق و هوش زمانی وارد حوزه تاریخ و تاریخنگاری شد که این عرصه برای حوزه های علمیه ناگشوده و ناشناخته بود. او اگر چه می توانست آن همه جدّ و جهد را مصروف فقه و اصول کند و اکنون در زمره مجتهدان مسلم قرار گیرد، اما با وارستگی و اخلاصی مثال زدنی خود را به دریای پرتلاطم و مواج تاریخ معاصر افکند تا ضرورتهای این وادی ناپیدا در میان روحانیت معاصر آشکار شود. او از جمله افراد نادری است که در کسوت روحانی به موضوعی پرداخت که نامتداول بود و مانند اشخاصی همچون مدرس و علامه طباطبایی و استاد مطهری (علیهم الرحمه) بر ضرورتهای ناشناخته و مغفول نسل و صنف خویش چشم گشود و خود را وقف آن کرد.

وی اکنون پس از سالها تحمل رنج و سختی تحقیق و پژوهش با انصاف و دقت و پختگی و با قلمی محکم و روان و موشکاف، مورخی کم نظیر و از بعضی لحاظ منحصر بفرد در حوزه تاریخ معاصر می باشد که با ارایه دهها جلد اثر تاریخی گرانسنگ پیشتاز عرصه تحریف زدایی و ناگفته گویی در تاریخ معاصر ایران، به ویژه انقلاب مشروطه گردیده است.

ص: ۱

برخی از مهم ترین آثار او عبارتند از:

۱. پایداری تا پای دار ۲. آخرین آواز قو ۳. آیینه دار طلعت یار ۴. اندیشه سبز، زندگی سرخ ۵. ولایت فقیه و دموکراسی ارشاد شده ۶. آینه دار طلعت یار ۷. شیخ فضل الله نوری و مکتب تاریخنگاری مشروطه ۸. فراتر از روش آزمون و خطا زندگی و زمانه آیت الله سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه ۹. بوسه بر خاک پی حیدر (ع) بحثی در ایمان و آرمان فردوسی و...

او اکنون هزاران صفحه فیش تحقیق آماده استخراج کرده است که نوید انتشار آثار جدیدی از وی را به همراه دارد و او را نقطه امیدی برای اهل تاریخ، به ویژه مشروطه پژوهان، نموده است. نوشته ای را که پیش رو دارید حاصل گفت وگوی با این مورخ استوار و ژرف اندیش در آستانه یکصدمین سالگرد نهضت مشروطه می باشد که پرسیده های نسل معاصر از این رویداد مهم و تاثیرگذار تاریخ را پیش پای دانش و بینش این استاد توانمند و کوشا نهاده است. امید است که مورد استفاده و بهره شما عزیزان واقع گردد.

با تشکر از اینکه دعوت ما را پذیرفتید؛ از حکمت و ضرورت پرداختن به تاریخ مشروطه بگویید، به نظر شما نسل جوان و تحصیلکرده ما، چه نیازی به آشنایی با این تاریخ دارد؟ با سپاس از قبول گفت وگو، اگر صلاح بدانید بحث را از حکمت و ضرورتِ پرداختن به تاریخ مشروطیت آغاز کنیم. به نظر جناب عالی، نسل جوان و تحصیلکرده ما، چه نیازی به آشنایی با تاریخ مشروطه، و ریشه و روند و پیامد آن دارد؟

بسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین. از اینکه زمینه را برای یک گفت و شنود دوستانه و (ان شاء الله) مفید فراهم آورده اید متشکرم. حوادث گوناگونی که در تاریخ ملتها رخ می دهد، به لحاظ آثار و پیامد، بردو گونه اند: برخی از آنها، همچون پرتاب سنگی در آب، موجی گذرا پدید آورده و بزودی آرام می گیرند. برخی دیگر، چونان سقوط همان سنگ از سینه برف پوش کوهستان، هرچه پیشتر می روند بزرگتر می شوند، تا آنکه تبدیل به بهمنی بزرگ می گردند که همه چیز را در زیر گامهای تند خویش درنوردیده و درهم می کوبند. حادثه مشروطیت، در تاریخ پرنشیب و فراز کشورمان، از جمله حوادث «بهمن گونه»ای است که هنوز پس از گذشت یک قرن از وقوع آن، چتر تاثیر خویش را از فراز سیاست و اجتماع و فرهنگ ما برنگرفته است. مشروطیت چنانکه در جای دیگر گفته ام به لحاظ «تاثیر عمیق و ماندگار» در سیاست و فرهنگ این سرزمین، نقطه عطفی در تاریخ کشورمان به شمار می رود که گذشت زمان، نه تنها از اهمیت بحث در باره این رویداد مهم نکاسته، بلکه بر آن افزوده است. چندانکه، بسیاری از صاحب نظران، بررسی مشروطیت و کاوش درباره ریشه ها و پیامدهای آن را، برای آشنایی نسل حاضر با پیشینه فرهنگ و سیاست کشور خویش، و عبرت گیری از آن در جهت بهبود وضعیت کنونی خود، ضرورتی حیاتی می شمرند. مقولات مهمی چون: چالش میان سنت و تجدد / اسلام و غرب؛ مناسبات دین و دولت / علما و سلطنت؛ عملکرد منفی و مثبت مطبوعات، احزاب و گروهها؛ تبعات سوء اختلافات و دسته بندیهای «بحران ساز» سیاسی و اجتماعی؛ نقش بارز سنن و شعایر دینی در پیشبرد قیام رهایی بخش ملت، نقش مرموز و مخرب انجمنهای ماسونی؛ پیامدهای مشکل ساز استمداد از بیگانگان برای انجام اصلاحات داخلی، همگی از موضوعات مهم و قابل توجهی است که می توان مواد لازم برای بحث و تحقیق پیرامون آنها را، از سفره تاریخ مشروطیت برگرفت. ضمنا، امسال در یکصدمین سالگرد این حادثه قرار داریم و می سزد که از سر «حکمت و عبرت»، به این حادثه تاریخساز و پیامدهای آن نظر کنیم.

حکمت و ضرورتِ پرداختن به تاریخ مشروطیت آغاز کنیم. به نظر جناب عالی، نسل جوان و تحصیلکرده ما، چه نیازی به

آشنایی با تاریخ مشروطه، و ریشه و روند و پیامد آن دارد؟

مشروطیت، در چه بستری بوجود آمد و علل و عوامل پیدایش آن چه بود؟

علل و عوامل متعددی را می توان برای خیزش ملت ایران در عصر مشروطیت برشمرد، که مهمترین آنها دو عامل است که عرض می کنم:

۱. ظلم و ستم حکام به مردم، و فراتر از آن: وجود «نظام خودکامگی» و «رژیم استبدادی» یعنی فقدان یک قانون مدون و دستور العمل ثابت و عام برای کنترل اعمال ماموران دولت، که آنان را از صدر تا ذیل، و به اصطلاح از شاه و صدراعظم گرفته تا کوچکترین مامور دیوان، از تجاوز به حقوق رعیت باز دارد و به وظایف و مسوولیتهای خود ملزم سازد. می دانید که نظام استبدادی، در برابر رژیم حکومتی قانونمند قرار دارد. در چنین نظامی، عملکرد شاه و دولت، عمدتا مبنایی جز تشخیص و اراده شخصی ارباب قدرت ندارد و عمال حکومت، به طور غیرقانونمند و به یک معنا دلخواهانه و خودسرانه، سرنوشت افراد تحت قلمرو خویش را رقم می زنند. طبعا از آنجا که اولا قدرت در ذات خویش تمایل به فساد دارد و ثانیا دستورالعمل مشخص و ثابت و نهاد قدرتمندی که عملکرد ارباب قدرت را تنظیم و کنترل کند وجود ندارد، دامنه ظلم حکام بر مردم به طور فزاینده گسترش می یابد، و با اوج گیری ظلم و بیداد، موج قیام مردمی بالا می گیرد. نخستین عامل از علل مهم جنبش ملت ایران در عصر مشروطه، ظلم و ستم حکام، و بی قانونی دوایر حکومت بود.

۲. عامل مهم دیگر در برپایی جنبش، دخالت روزافزون بیگانگان در مقدرات کشور بود. امتیازات اقتصادی که در طول دوران قاجار به بیگانگان داده شده بود، همچون قراردادهای رویتر و رژی و دارسی، امتیاز چاپ و پخش اسکناس توسط بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس، و نیز وامهای سنگینی که دولت ایران (در زمان مظفرالدین شاه و پیش از آن) از بیگانگان گرفته و بازپرداخت آنها نوعا همراه با شروطی کمرشکن بود، رجال مردم دوست و وطن خواه را به چاره جویی واداشته و چاره اساسی این کار را نیز، چیزی جز قانونمند کردن روند اداره کشور و کنترل تصمیمات خودسرانه شاه و دولت با مهار تجربه و عقل جمعی نمایندگان ملت (مجلس شورا) نمی دیدند. بویژه، دو قرض عمده ای که امین السلطان، صدر اعظم مظفرالدین شاه، از روس ها گرفته و درآمد گمرکات شمال را وثیقه بازپرداخت آنها قرار داده بود، در فراهم آمدن زمینه جنبش ضد استبدادی، تاثیری بارز داشت. دو کشور که با هم تعامل و داد و ستد دارند، چنانچه از حیث قدرت سیاسی و توان نظامی با هم برابر باشند، نوعا هیچ یک از طرفین صدمه ای از این تعامل پایاپای نمی بینند و اگر هم ببینند قابل جبران است. اما چنانچه یکی از آن دو، ضعیف و دیگری ابرقدرت (آن هم ابرقدرتی طماع و فزونخواه و سلطه جو) باشد، طبعا در این تعامل نابرابر، کشور قویتر به میزانی که در مقدرات کشور ضعیف نفوذ و سلطه می یابد، مصالح و منافع آن کشور را دچار آسیب می سازد، و فرجام این روند نیز اسارت کامل آن کشور در چنگ حریف قهار است. وقتی که ایران ضعیف عصر مظفری، از روسیه تزاری (که یکی از ابرقدرتهای آن روز جهان محسوب می شد) بود وام می گیرد و بعد هم قرار می شود که آقایان به عنوان تضمین بازپرداخت این وام مثلا بر درآمد گمرکات شمال ایران نظارت داشته باشند، پیدا است که این وام گیری، زمینه ساز نفوذ روسها در مالیه کشور گردیده، و فراتر از آن، روزنه ای برای نفوذهای عمیق تر و وسیع تر می شود. نگرانی و نفرت مردم ایران از دخالت روزافزون بیگانگان در مقدرات کشور، عامل مهم دیگری بود که به پیدایی جنبش عدالت خواهی صدر مشروطه انجامید.

ص: ۳

وجه تمایز مشروطه از نهضت صنعت نفت، کم وبیش به این صورت مطرح می شود که، در مشروطه ضدیت با استبداد داخلی، است اما در نهضت ملی هدف استعمار خارجی می باشد. به نظر شما این تحلیل، تا چه حد درست است؟

این تقسیم بندی، درست است، مشروط بر آنکه هیچ کدام از دو جنبش مزبور را ۱۰۰٪ «تک بُعدی» نبینیم. اساسا هر جنبش اجتماعی، به اقتضای «اهداف کلان» و نیز «موانع و محظورات»ی که بر سر راهش می بیند، در دو جهت سلبی و ایجابی، «اولویتها»یی را در نظر می گیرد، که لزوما به معنای غفلت از مسایل دیگر نیست. در خصوص جنبش مشروطیت باید گفت که: مراجعه به متون تاریخی و حتی ادبی ایران آن روزگار، نشان می دهد که دفع خودکامگی یعنی استبداد داخلی و جلوگیری از استیلای خارجی، دو هدف مشترك و توامان مردم ایران در آن برهه حساس و خطیر بوده است. ادیب الممالك فراهانی در اشعار حماسی ملی و اسلامی خویش نظیر: «ماییم که از پادشاهان باج گرفتیم» یا وطنیه «تا زبر خاکی ای درخت برومند / مگسل از این آب و خاك رشته پیوند»، اشارات صریحی به تجاوز قدرتهای خارجی به مشرق زمین و اسارت مسلمانان در چنگ آنان دارد و با بیانی جگرسوز، مسلمانان (از جمله ایرانیان) را به جهاد برای بازپس گرفتن سرزمینهای ازدست رفته و تجدید عظمت پیشین فرا می خواند. یا مرحوم نایینی در مقدمه کتاب «تنبیه الامه»،از هجمه صلیبیها به شرق اسلامی و لزوم پایداری و چاره اندیشی در برابر آنها سخن می گوید. حتی مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری در لوایح دوران تحصن حضرت عبدالعظیم علیه السلام (در بحبوحه مشروطه اول) با عنوان «شرح مقاصد...»، علت اقدام علما به برپایی جنبش عدالتخواهی در پگاه مشروطه را، هراس آنان از استیلای تدریجی بیگانگان بر کشور ایران می شمرد: «سال گذشته از سمت فرنگستان سخنی به مملکت ما سرایت کرد و آن سخن این بود که هر دولتی که پادشاه و وزراء و حکامش به دلخواه خود [یعنی به نحو غیر قانونمند] با رعیت رفتار می کنند، آن دولت سرچشمه ظلم و تعدی و تطاول است، و مملکتی که ابواب ظلم و تعدی و تطاول در آن مفتوح باشد آبادانی برنمی دارد و لایزال بر پریشانی رعیت و بی سامانی اهالی می افزاید تا آنجا که بالمره آن مملکت از استقلال می افتد و در هاضمه جانورهای جهانخوار [که ما امروزه می گوییم استعمار جهان خوار یا جهان خواران جهانی [به تحلیل می رود».

ص: ۴

بدین ترتیب، از دیدگاه رهبران دینی مشروطیت، وجود ظلم در کشور، مانع آبادی و پیشرفت مادی و معنوی آن بوده و دوام این امر در جامعه، موجب نابودی استقلال کشور، و در غلطیدن آن در کام جهانخواران، خواهد شد. تشخیص مرض، نیمی از درمان است. برای حفظ استقلال کشور باید به علاج مشکل استبداد برخاست و این هم جز از طریق تاسیس مجلس و نظارت فائقه آن بر دولت و دربار ممکن نیست. شیخ در ادامه لایحه می نویسد: علما پس از شور با یکدیگر، «گفتند معالجه این مرض مهلک و مُفنی آن است که مردم جمع شوند و از پادشاه بخواهند که سلطنت دلخواهانه را تغییر بدهد و در تکالیف دولتی و خدمات دیوانی و وظایف درباری قراری بگذارند که من بعد رفتار و کردار پادشاه و طبقات خدم و حشم او هیچ وقت از آن قرار تخطی نکند و این قرارداد را هم مردمان عاقل و امین و صحیح از خود رعایا به تصویب یک دیگر بنویسند و به صحه پادشاه رسانده در مملکت منتشر نمایند. سلسله علمای عظام و حجج الاسلام چون از این تقریر و این ترتیب استحضار تام به هم رسانیدند، مکرر با یکدیگر ملاقات نمودند و مقالات سرودند و همه تصدیق فرمودند که این خرابی در مملکت ایران از بی قانونی و ناحسابی دولت است و باید از دولت تحصیل مجلس شورای ملی کرد که تکلیف دوایر دولتی را معین و تصرفاتشان را محدود نماید». بعد هم اشاره می کند که، به همت ملت و رهبرانشان و با پذیرش مظفرالدین شاه، دستخط تاسیس مجلس شورای ملی صادر شد و نظام حکومتی ایران به رژیم قانونمند مشروطه تبدیل یافت. به روشنی می بینیم که توجه به خطر روزافزون تجاوز اجنبی و نابودی استقلال کشور، در برپایی جنبش نقشی اساسی داشته است. البته، «ضدیت با خودکامگی»، در جنبش مشروطه، عنصری بسیار پررنگ و قوی بوده و اولویت عملی داشته است ولی در کنار آن، نباید از انگیزه «ضد استعماری» رهبران اصیل جنبش غافل بود.

ص: ۵

شما اشاره ای به وضـعیت ایران پیش از مشروطه داشتید. لطفا از وضعیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران در روزگار مشروطه (به ویژه در تعامل و تقابل با سیاست قدرتهای خارجی) صحبت کنید.

جنبش عـدالتخواهی صـدر مشـروطیت، جنبشـی کاملاـ ملی بود که طبقـات مختلف ملت: اصـناف، بازرگانان، علما و حتی برخی از نظامیان و درباریان و شاهزادگان در آن به نحوی گسترده شـرکت داشـتند. البته بین جنبش عـدالتخواهی صـدر مشـروطه و آنچه که بعدا به عنوان مشـروطه استقرار یافت تفاوتهایی وجود دارد که در طول بحث اشاراتی به آن خواهیم داشت. در اینجا، نظرم عمدتا به جنبش عـدالتخواهی پیش از تاسـیس مشـروطه است که با شـعار «عـدالتخانه» آغاز شـد ولی در تداول رایج (تسامحا) از آن با عنوان مشروطیت یاد می شود. درباره بستر و جایگاه تاریخی مشروطیت نیز باید عرض کنم که جریان موسوم به مشروطیت، در یک دوران بسیار حساس، مخاطره بار و پردسیسه، و در بستری از کارشکنی های عوامل استبداد و مهمتر از آن: تهدیدها، توطئه ها و تجاوزهای آشـکار و پنهان قدرتهای خارجی به وجود آمد و شـکل گرفت. ایران، در حال ضـعف و ناتوانی شدیدی به سـر می برد و قدرتهای خـارجی (عمـدتا روسـیه و انگلســتان) روز بروز حلقـه محاصـره بر گرد ایـن کشـور را تنگـتر می ساختنـد و تهدیـدها و تجاوزهـای رنگارنگشـان بیشتر می شـد. مهمتر و خطرناکتر از همه، عقـد قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به منـاطق نفـوذ روس و انگلیس بـود که در بحبوحه مشـروطیت اول، بین آن دو ابرقدرت بسته شد و بر اساس آن، کشورمان به سه منطقه تقسیم گردید: ۱. منطقه جنوب، منطقه نفوذ انگلیسها ۲. منطقه شمال، منطقه نفوذ روسها ۳. منطقه به اصطلاح پوشالی و بی طرف میان آن دو.

ص: ۶

چرا ایجاد منطقه پوشالی در قرارداد ۱۹۰۷ بوجود آمد؟

عنوان «پوشالی» برای منطقه حایل میان دو منطقه نفوذ، در واقع یک اصطلاح سیاسی است. شما وقتی که می خواهید چند ظرف شکستنی (نظیر استکان و نعلبکی) را در یک سفری همراه خود ببرید چه می کنید؟ چون در طول سفر، ممکن است اینها با هم برخورد کنند و بشکنند. پیدا است که برای جلوگیری از اصطکاک و شکستن ظروف مزبور، میان آنها پارچه یا پنبه و پوشال قرار می دهید. پوشال، جلو اصطکاک و وارد شدن ضربه به دو چیز شکستنی را می گیرد و مانع شکستن آنها می شود. دو ابرقدرت فزونخواه و طماع مثل روس و انگلیس نیز که می خواهند کشوری را بین خود تقسیم کنند، می بینند اگر همسایه دیوار به دیوارِ یکدیگر شوند ممکن است بین آنها یک سری اصطکاکها، تصادمها و کشمکشها ایجاد گردد که نهایتا به ضرر مصالح و منافع آنها بیانجامد. لذا یک منطقه حایل و پوشالی بین مناطق نفوذ خویش در آن کشور (یا منطقه) پیش بینی می کنند که دقیقا به منزله پوشال بین دو چیز شکستنی عمل می کند.

خوب، دو مانع مهم بر سر راه تحقق قرارداد ۱۹۰۷ وجود داشت: ۱. مرجعیت شیعه که برپایه وحدت دینی و مذهبی (تشیع)، ایران را یکپارچه و متحد می خواست و ضمنا پرچمدار مبارزه با استبداد و استعمار بود ۲. سلطنت قاجار. باید توجه داشت که سلطنت قاجار، با همه عیوب آن در سیاست داخلی و خارجی، ذاتا مانعی بر سر راه تجزیه و نابودی تمامیت ارضی و سیاسی ایران بود. چون تاجی که بر سر محمدعلی شاه یا مظفرالدین شاه و یا احمدشاه نهاده می شد، به معنای حاکمیت او بر تمامی ایران بود و این امر، فی نفسه، با تجزیه ایران به مناطق نفوذ اجانب (قرارداد ۱۹۰۷) تعارض داشت. وجود سلطنت قاجار و بویژه مرجعیت و روحانیت متنفذ شیعه، مانع اجرای قرارداد ۱۹۰۷ بود و به همین علت، استراتژی روس و انگلیس (دو ابرقدرت طماع و متجاوز نسبت به ایران آن روز) بر محو این دو مانع، یعنی بر تضعیف و نابودی مرجعیت شیعه و سلسله قاجار، استوار بود. متاسفانه دسایس، توطئه ها و تجاوزهایی که از ناحیه روس و انگلیس بر مبنای قرارداد ۱۹۰۷ و تکمله های سری آن در ۱۹۱۵، در کشور ما صورت گرفت در سرنوشت مشروطه، و روند شکل گیری و تحقق حوادث آن، تاثیر بسیار منفی گذاشت. درحقیقت، جنبش عدالتخواهی ملت ایران (که جنبشی اصیل و ریشه دار بود) در فضا و بستر نامساعدی از دسایس و کارشکنیهای استعمار خارجی و استبداد داخلی شکل گرفت و از این جهت، لطمات و خسارات زیادی به خود دید و نهایتا نیز به سقوط در گرداب حکومت پهلوی انجامید.

ص: ۷

بدون شک عوامل درونی در کنار عوامل به اصطلاح بیرونی در روند جنبش مشروطیت تاثیر گذار بوده اند. محققان، در تحلیل حوادث آن برای برخی از شخصیتها و جناحها (شامل روحانی و غیر روحانی) نقش بارز و برجسته ای قایلند. به نظر شما، جناحها و شخصیتهای اصلی و تاثیر گذار در تاریخ مشروطه، کدامند؟

جریان موسوم به مشروطیت، طیفی گسترده از شخصیتها، گروهها و جریانها را در بر می گیرد که می توان آنها را از وجوه مختلف به جناحها و گرایشهای متعدد تقسیم کرد. یکی از مهمترین وجوه تقسیم، تقسیم مشروطه خواهان یا شخصیتها و گروه های دست اندرکار مشروطه به دو گروه یا جناح کلی و عمده «اسلام گرا» و «غرب گرا» است که این یکی از تقسیم بندیهای بسیار عمده و ضروری در جنبش مشروطیت است.

نتیجه ای که همین جا باید بگیرم این است که هیچ گاه نباید حکم یکسان و واحدی را بر جناحها و جریانهای گوناگون و چه بسا متضاد مشروطه اطلاق کرد. بلکه، برای هرگونه قضاوت و داوری، باید دید کدام جریان، کدام گرایش، و کدام گروه و افراد، و حتی چه مرحله ای از تاریخ مد نظر قراردارد؟ آنگاه به تناسب، درباره اندیشه، عملکرد و پیامدهای حرکت آنها حکم کرد. البته، خود جریان اسلام گرا در مشروطه، به دو دسته بزرگ «مشروعه خواهان» و «مشروطه خواهان دین باور» (یا به دیگر تعبیر: هواداران مشروطه اسلامی یا مشروطه مشروعه) تقسیم می شد که در پاره ای مسایل (عمدتا: تاکتیک عملی)، با یکدیگر اختلاف داشتند و حتی در یک مقطع، رویاروی هم ایستادند، ولی فعلا ما از این دو جریان، با عنوان کلی «اسلام گرایان» یاد می کنیم. چه به گمان ما، در اصول با یکدیگر اتحاد داشته و اختلافشان عمدتا بر سر مصادیق، یعنی تشخیص دوست و دشمن و اتخاذ تاکتیکهای موضعی و موقعی بود. در مقابل جناح اسلام گرا، گروهی نه چندان پرشمار ولی بسیار پرتکاپو و تاثیرگذار وجود داشت که ما از آنها به عنوان «غرب گرایان» یاد می کنیم.

ص: ۸

چهره های شاخص اسلام گرایی در مشروطه عبارتند از مرحومان حاج شیخ فضل الله نوری و همفکرانش در تهران و شهرهای مختلف: ملا محمد آملی و آخوند رستم آبادی و حاجی علی اکبر بروجردی و میرزا ابوطالب زنجانی و سید احمد طباطبایی «برادر سید محمد طباطبایی» و... (در تهران)، حاجی میرزا حسن آقا مجتهد (تبریز)، آخوند ملا قربانعلی (زنجان)، حاج ملا محمد خُمامی (رشت) و آقا سید محمدکاظم یزدی صاحب عروه (نجف) و همچنین مراجع اربعه مشروطه خواه نجف: آخوند ملا محمدکاظم خراسانی، میرزا محمدحسین تهرانی، شیخ عبدالله مازندرانی، آقا سید اسماعیل صدر و شخصیتهایی چون میرزای نایینی و مرحوم محلاتی که این دو از نظریه پردازان جناح مشروطه مشروعه هستند. افزون بر این باید از شخصیتهایی چون آقا نجفی اصفهانی و برادرش حاج آقا نورالله و سید حسن مدرس (در اصفهان)، آقا سید عبدالحسین لاری (شیراز)، طباطبایی و بهبهانی (در تهران) یاد کرد که دو فرد اخیر، هرچند عملکردشان خالی از پاره ای نقاط تامل نیست (مخصوصا مرحوم سیدمحمد طباطبایی گرایشهایی به عالَم روشنفکری داشت و نام او در لیست برخی انجمنهای ماسونی نیز آمده است) اما من حیث المجموع، جزء روحانیت و رهبران دینی مشروطه قلمداد می شدند و گرایش کلی آنان، به سمت اجرای احکام اسلام در کشور بود. بویژه بهبهانی، با درگیریهایی که در مشروطه دوم با جناح غرب گرا پیدا کرد، تقریبا در سالگرد شهادت حاج شیخ فضل الله، توسط تروریستهای آن جناح مظلومانه به قتل رسید.

به عنوان چهره های شاخص جریان غرب گرا نیز می توان از عناصر زیر نام برد: تقی زاده، وثوق الدوله، یحیی دولت آبادی، میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، محمدعلی فروغی، یفرم خان، و حتی ملک المتکلمین و سیدجمال الدین واعظ اصفهانی که دو تن اخیر، با آنکه کسوت روحانیت بر تن داشتند، اما با توجه به مواضع فکری و سیاسی آنان در طول مشروطه، و مخصوصا پیوندهای پنهان و آشکارشان با لژ فراماسونری «بیداری ایران»، در مجموع در جرگه مشروطه خواهان غرب گرا و سکولار جای می گیرند. همین جا ضمنا بایستی از حسینقلی خان نواب و همچنین اردشیر جی (سِر اردشیر ریپورتر) یاد کنیم که هر دو از عوامل نفوذی مهم استعمار بریتانیا در صفوف جنبش مشروطیت می باشند و در ادامه بحث اگر فرصت شد اشاراتی به رفتار مخرب آنان خواهم داشت.

ص: ۹

در وجود افراد متمایل به غرب در صـفوف جنبش مشـروطه، و تاثیر آنها بر روند جنبش، شکی نیست. فراتر از این، آیا می توان گروه و جریانی متشکل و هدفمند را نشان کرد که در جریان مشروطیت، منحصرا خواست قدرتهای خارجی را دنبال می کرد و از آنها دستور می گرفت؟

سوال بسیار مهمی فرمودید که پاسخ آن، فرصت مبسوطی می خواهد. مقدمتا باید اشاره کنم که: در سالهای اخیر، در کشور ما مباحث زیادی تحت عنوان «تئوری توطئه» یا «توهم توطئه» مطرح شده که در ربط مستقیم با سوال شما قرار دارد. «تئوری توطئه»، مدعی (یا متهم) است که در پس هر رویداد تاریخی، یک عامل خارجی را جست وجو می کند و معتقد است که به قول معروف: برگ هم اگر از درخت بیفتد کار انگلیسیها است! همین جا باید عرض کنم که: تئوری توطئه، می تواند گونه ها و تفسیرهای مختلف «افراطی» و «غیرافراطی» داشته باشد یا به دیگر تعبیر: «حداکثری» و «حداقلی»، و متاسفانه در نقدی که نوعا بر تئوری توطئه زده می شود، این نکته، به عمد یا به سهو، نادیده گرفته می شود. برخی کسان (که چه بسا خود، مظنون به ارتباط با بیگانگان اند) به گونه ای در قدح نظریه توطئه، گرد و خاک می کنند که گویی، یا باید همه چیز را ناشی از توطئه خارجی دید و یا باید وجود هرگونه توطئه را انکار کرد! حال آنکه وقتی شما با یک نظریه و تئوری روبرو هستید که تفسیرها یا به قول امروزیها: قرائتهای مختلفی برمی دارد، شما باید این قرائتها و تفسیرهای متفاوت (و احیانا متضاد) را از یکدیگر جدا کنید و ضمن پرهیز عالمانه و محققانه از خلط آنها با یکدیگر، هر یک را جداگانه (و با ارجاع به مبانی و غایات و دلایل آن) مورد بررسی و داوری قرار دهید. نمی شود اینها را همچون بار خیار یا هندوانه! به طور «درهم» درنظر گرفت و گونه افراطی یا حداکثری آن را از گونه حداقلی و غیر افراطی تمیز و تفکیک نداد.

ص: ۱۰

به نظر شما، چگونه می شود با مقوله توطئه در تاریخ، برخورد کرد که جنبه افراط و تفریط نداشته باشد؟

ببینید، یک بحث این است که آیا، خصوصا در تاریخ پرنشیب و فراز ایران معاصر در دو سده اخیر که دوران هجمه آشکار قدرتهای فزونخواه خارجی به کشورمان و تجزیه بخشهایی بزرگ از آن (قفقاز و هرات و مرو و...) در کام روس و انگلیس، دوران عقد قراردادهای استقلال سوز رویتر و رژی و دارسی و...، و تُرکتازی کمپانیهای بزرگ نفتی و کودتاهای استعماری ۱۲۹۹ و ۱۳۳۲ است، هیچ توطئه خارجی علیه آزادی و استقلال کشورمان وجود نداشته است؟! و اگر پاسخ مثبت است که قطعا هم مثبت است پس این حق (بلکه تکلیف) را برای پژوهندگان تاریخ این سرزمین ملحوظ داریم که در مقام تجزیه و تحلیل رویدادهای گوناگون تاریخی، بویژه در مقاطع بحرانی تاریخ دو قرن اخیر کشورمان، در کنار عوامل و موجبات داخلی هر رویداد، به دنبال کشف و تبیین عوامل خارجی احتمالی آن هم باشند. این یک بحث است که به نظر من نکته و دل مشغولی اساسی و درستی هم هست و هزاران دلیل و شاهد متقن و مسلم تاریخی نیز آن را تایید می کند. زیرا هیچ کس در وجود «فی الجمله» توطئه ها و تجاوزهای خارجی برای نفوذ و سلطه بر منابع و ذخایر حیاتی ایران اسلامی، که خواه ناخواه در برخی از رویدادهای تاریخ این سرزمین بازتاب داشته، شک ندارد. خُب، اگر برگشت نظریه توطئه را به این حقیقت روشن و مسلم تاریخی بدانیم، بی پروا باید بگوییم که: نظریه توطئه، به این معنا و با این نوع تفسیر، نظریه ای صد در صد درست است و انکار «مطلق» توطئه در گذشته و حال و آینده کشوری زرخیز و دارای موقعیت سوق الجیشی و اقتصادی سیاسی کم نظیر چون ایران (که در کانون طمع ورزی جهانخواران قرار دارد)، در حکم انکار واقعیت خورشید یا تاریکی شب است! منتها البته، صرف احتمال وجود توطئه، برای انتساب حوادث به انگشت بیگانه کافی نیست و اثبات توطئه، همچون تعیین عرض و طول و چند و چون آن در مورد هر شخص یا رویداد تاریخی، باید بر پایه اسناد و مدارک معتبر، صورت گیرد و بس. نظریه توطئه، اما، می تواند به شکلهای دیگری اشکال افراطی نیز مطرح شود، و آن اینکه ما، در پس هر واقعه ای، از همان آغاز، به دنبال یافتن و بزرگ کردن یک عامل خارجی باشیم و اگر هم نبود، به گونه ای آن را بتراشیم و بزرگ کنیم و اساسا زاویه دید و نگاهمان همیشه به سمت یافتن یک یا چند عامل خارجی برای حوادث داخلی تنظیم شود، و از بررسی و کشف عوامل و موجبات داخلی حوادث همپای بررسی و کشف عوامل بیرونی غفلت ورزیم.

ص: ۱۱

نقد تئوری توطئه نیز می تواند به دو گونه «افراطی»، و «معتدل» صورت گیرد: برخورد افراطی، آن است که (به رغم اعتراف به وجود کلی توطئه) عملاً با شگردها و ترفندهای ظریف و حساب شده، سهمی برای واکاوی و کشف عوامل خارجی (در کنار عوامل بومی و داخلی) قایل نشویم، و برخورد معتدل، آن است که با قبول اجمالی وجود توطئه در تاریخ، ایراد و انتقاد را متوجه آن گرایش و رویکردی سازیم که بدون دلایل و شواهد استوار و کافی، به دنبال ساختن و بزرگ کردن عامل خارجی است و متقابلا برای عوامل داخلی و درون زا (در ایجاد حوادث، یا بستر سازی دخالت و کارشکنی بیگانگان) بهای لازم را قایل نیست. در واقع، بایستی فضا را برای تحقیق و بررسی همه جانبه مجموعه عوامل احتمالی دست اندرکار در حوادث تاریخی، اعم از عوامل داخلی و خارجی فراهم ساخت و برای هر یک از عوامل، بر پایه اسناد و مدارک متقن تاریخی، جایگاه و سهم شایسته را درنظر گرفت. آن وقت است که خواهیم دید در پیدایی یک جریان تاریخی، گاه عوامل خارجی، نقش اول را دارد و گاه بالعکس این عوامل داخلی است که در ایجاد یا روند حوادث، نقش کلیدی و تعیین کننده را ایفا می کند. گاه هم، تلفیقی یکسان از هر دو، سیر حوادث را رقم می زنند (ضمنا نباید این واقعیت تلخ را از نظر دور داشت که در بسیاری از اوقات، زمینه نفوذ و دخالت اجنبی را، علل و عوامل داخلی فراهم می سازد). آنچه که در حقیقت، تعیین کننده بوده و در فرآیند پژوهش و تحقیق تاریخی، «حرف اول و آخر» را می زند، اطلاعات و مدارک معتبر و محکمه پسند است، که نشان می دهد در خصوص این رویداد تاریخی، آیا توطئه و عامل خارجی (به نحوی از انحاء) دخیل و موثر بوده است یا نه؟ و اگر دخیل بوده به چه شکل عمل کرده و تا چه حد تاثیرگذار بوده است؟ به گمان ما، اینکه جو را بر ضد «توطئه پژوهی در تاریخ» شورانده و عملا با شگردهای فریبنده، مورخان را از جست وجو و کشف توطئه در تحلیل حوادث تاریخی برحذر داریم و از آن به عنوان یک بیماری و توهم یاد کنیم! همان قدر غلط و نادرست است که همه حوادث را مبتنی بر توطئه اجانب ارزیابی کرده و به اصطلاح ریزش برگ درختان را نیز معلول نقشه انگلیسیها بشمریم. هر دو، پیشفرضهای غلط و گمراه کننده ای است که بر سرنوشت تحقیق عمیق، عالمانه و جامع الاطراف، تاثیر مخرب می گذارد، و اساسا پیش از گردآوری اسناد و مدارک معتبر کافی درباره هر رویداد تاریخی، و نقادی و ارزیابی دقیق اسناد و مدارک یادشده، روا نیست خود را گرفتار این گونه پیشفرضها سازیم و از همان آغاز، زلال حقیقت را به گرد و غبار احکام جزمی از پیش تعیین شده، بیالاییم. چه، این تنها اسناد و مدارک معتبرند که به ما نشان می دهند توطئه ای وجود داشته یا خیر، و اگر وجود داشته در چه حد و گستره ای، و به چه شکل و شیوه ای تاثیر گذاشته است؟ این یک بحث کلی بود که ضروری دیدم مقدمتا در پاسخ به سوال حضرت عالی مطرح کنم...

ص: ۱۲

حال اگر مایلید؛ به مقوله توطئه در دوران مشروطه بپردازیم.

بله، در فهم زوایا و ابعاد گوناگون مشروطیت، و از جمله: مساله نفوذ و نقش استعمار در آن، نیز باز به طور کلی چند خلط و اشتباه صورت گرفته که باید اصلاح گردد: نخست آنکه، نوعا واژه «مشروطیت»، بدون حساب و کتاب (و به مثابه عنوانی بسیط و فراگیر) بر همه جریانهای متنوع و احیانا متضاد آن روز کشورمان اطلاق می شود و بعد هم، به تبع این تسامح عمدی یا سهوی، احکامی واحد برای پدیده های، متضاد صادر می شود. فی المثل، این خلط واشتباه را می توان در پاسخ به این سوال که: «آیا مشروطیت، جریانی اصیل و درون زا بود یا از چشمه اجنبی آب می خورد؟» مشاهده کرد. در برابر این سوال، برخی کسان (بدون آنکه جریانها و گرایشهای مختلف در مشروطه را از یکدیگر تفکیک کنند) یکی از دو راه را پیش می گیرند: یا مطلقا مشروطه را برساخته استعمار می شمارند و یا مطلقا دخالت بیگانه را در این جنبش انکار می کنند. حال آنکه پاسخ گویی دقیق به این سوال، اقتضا دارد که ما نخست، خطوط موازی و متضاد در این جنبش را از یکدیگر جدا سازیم و سپس حکم هریک از صفوف را، از حیث بستگی یا ناوابستگی به اجانب، دقیقا مشخص کنیم. یعنی مثلا صف حاج شیخ فضل الله (که به قول کسروی: در پی اجرای احکام اسلام در قالب قوانین اساسی و غیراساسی بود) و آخوند خراسانی را (که استقرار مشروطیت اما مشروطیتی سازگار با موازین شرعی را می طلبید) را از صف افرادی چون تقی زاده که رسما از تز میرزا ملکم خان (پیشوای ماسونهای ایرانی) مبنی بر «لزوم اخذ تمدن فرنگی، بدون تصرف ایرانی» پیروی می کردند جدا سازیم و بویژه توجه کنیم که پاره ای از عناصر دخیل و موثر در روند مشروطه نظیر حسینقلی خان نواب و سردار اسعد بختیاری، دم خروسهای آشکاری از وابستگی به سفارت انگلیس یا کمپانی استعماری نفت جنوب B.Pدر جیب دارند. همچنین رویدادی چون مهاجرت کبرای علما به قم در صدر مشروطه، حسابی جدا از تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس دارد و هیچ یک را نمی توان (از نقطه نظر اصالت ملی و اسلامی یا فقدان اصالت) مشمول حکم دیگری ساخت. بنابراین، این نظریه که «به نحو مطلق»، مشروطه را برساخته استعمار می داند غلط است، زیرا با این حکم، عملا حسینقلی خان نواب و تقی زاده را با شیخ فضل الله نوری و آخوند خراسانی، در یک مدار واحد مدار وابستگی به استعمار قرار می دهد. چنانکه این گونه برخورد شعاری با قضیه که ادعا می کند: «در مشروطیت،به هیچ وجه استعمار نقش نداشته است، و کسانی که این حرفها را می زنند می خواهند جنبش آزادی خواهانه و عدالت جویانه این ملت را زیر سوال ببرند و دچار توهم توطئه اند. توسل امثال تقی زاده به سفارت انگلیس هم مثل کمک گرفتن لنین از ویلهلم آلمان است»! نیز خطا است. زیرا، این نوع برخوردها نیز نوعی «مطلق گرایی» بی دلیل، و اطلاق حکم واحد بر موضوعات و پدیده های متضاد است.

ص: ۱۳

تفکیک و جداسازی پدیده ها و جریانات در مشروطه، از یک منظر دیگر نیز ضروری است: جنبش موسوم به مشروطیت، مراحل و منزلگاه های مختلفی را از سر گذرانده که بعضا در مبدا و مال، با یکدیگر تفاوتهای بارزی دارند. توضیح آنکه، چنانچه در کتاب «کارنامه شیخ فضل الله نوری؛ پرسشها و پاسخها» آورده ایم، جریانی که به نام مشروطه در تاریخ کشورمان معروف شده، خود به لحاظ زمانی، مسبوق به نهضتی اصیل، اسلامی و مستقل است که رهبری آن به عهده علمای دین (بالاخص شیخ فضل الله) قرار داشت و مقصد عمده اش نیز تاسیس «عدالتخانه» بود، یعنی مجمعی از نمایندگان طبیعی اصناف و طبقات مردم که جهت حل فصل مسایل حکومتی به شَوْر بنشینند و برای دوایر دولتی، قانون بنویسند، تا به خودکامگیهای شاه و دولت پایان داده شود.

نهضت مزبور به همین علت در تاریخ، «نهضت عدالتخانه» نام گرفته و هجرتِ علما به قم در صدر مشروطه، در تعقیب همین امر انجام گرفت. چنانکه صدور دستخط تاسیس «مجلس شورای اسلامی» از سوی مظفرالدین شاه نیز دستاورد همین حرکت بود. مع الاسف همزمان با هجرت علما به قم، با کارگردانی اعضای سفارت انگلیس و با دست ستون پنجمشان در داخل کشور (که خود را در صفوف متشکل نهضت مردم مسلمان ایران جا زده، و در پس پرده آزادیخواهی، به انتظار فرارسیدن لحظه موعود نشسته بودند) طرح کشاندن مردم ساده و غافل (و بعضا اوباش و عناصر شکمباره) به سفارت انگلیس در تهران ریخته شد و استعمار بریتانیا که همیشه همراه مسیر آب حرکت می کرد به دسایس خود شدت بخشید و برای نسخ و نابودی آن قیام اسلامی مردمی، از طریق سیاست خطرناک مسخ و انحراف وارد شد. نقشه مزبور، چنان مزورانه و سریع صورت گرفت که بزودی شعار همه کس فهم و ریشه دار عدالتخانه، به شعار وارداتی، چند پهلو و متشابه مشروطه تغییر نام و جهت داد. نیز به یاری کاردار سفارت، در دستخط شاه محتضر (مورخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۲۴ ق) مبنی بر اجازه تاسیس مجلس شورای «اسلامی» دست برده و درست در بحبوبه به بار نشستن نهضت عدالتخانه، زمینه را به گونه ای چیدند که دستخط جدیدی صادر گردید و ضمن آن، قید «اسلامی» برای همیشه در دوران مشروطه، از عنوان مجلس حذف، و جای خود را به عنوان «ملی» داد!

ص: ۱۴

بنـابراین، نهضت عـدالتخانه (و به دیگر تعبیر: قیـام اصـیل مردم ایران، به رهبری علمـا، برای اصـلاح و تعـدیل حکومت خودکامه در اوایل سال ۱۳۲۴) با مشـروطه گری وارداتی و سفارت پرورده یکی نبود، و اصولا طرح تحصن در سفارت انگلیس برای انحراف آن نهضت ریخته شـد. مشـروطه وارداتی در نظر طراحـان اصـلی آن تقریبـا کـپیه ای از همـان لیـبرال دمکراسـی غربی بـود که بر مفهوم فراماسونری، لیبرالیستی شـعار آزادی برابری برادری (و نه مفاهیم محصل اسـلامی آنها) تکیه داشت و از حیث قانونگذاری، تعیین و تنظیم روش زیست انسانها، اهوای نفس اکثریت را، به نحوی قانونمند، جایگزین تشریع الهی می ساخت.

البته ماهیت مشـروطه وارداتی، و مبادی و غایات آن، اوایل امر، بر بسـیاری از مردم روشن نبود و تلقی غالب آنها از «مشروطه»، مقید و «مشـروط» بـودن حکـومت به قـوانینی بـود که اگر از شـرع و شـریعت هم برنیامـده باشـد، دست کم متضـاد بـا آن نیست. به قـول کسـروی: «تا دیری سخن از شریعت و رواج آن می رفت و انبوهی از مردم می پنداشتند که آنچه خواسته می شود همین است». ولی با گـذشت زمان، که بازار هتاکی به ساحت احکام الهی و جسارت به علما در روزنامه ها و شـبنامه ها و میتینگهای مشـروطه چیان و نیز نطقهـای کـذایی آنـان در مجلس شورا و بیرون آن، بالاـ گرفت و متهمـان به بـابیگری و متظـاهران به فرنگی مآبی سلسـله جنبان حوادث شدند، مشروطه وارداتی پوست انداخت و باطن خود را آشکار ساخت و بویژه پس از اعدام مظلومانه شیخ فضل الله نوری و ترور بهبهانی، دست خود را کاملا رو کرد. در تقابل با همین جریان وارداتی و سـکولار بود که شیخ فضل الله ، طرح شعار «مشروطه مشـروعه» را در انـداخته و اعلام کرد که مواد قانون اساسـی و مصوبات مجلس شورا، بایـد با موازین شـرع «تطبیق» شود و این تطبیق نیز، کار «کارشناسانه» می طلبد که آن هم جز از «فقهای پارسا» (کارشناسان چیره دست اسلام) برنمی آید.

ص: ۱۵

حال، با توجه به نکات مقدماتی فوق، می توان به پاسخ دقیق و نهایی سوال شما در خصوص نقش و تاثیر استعمار در جنبش موسوم به مشروطیت، نزدیک شد. در این زمینه ، بایستی اولا از توطئه پنداری مطلق (و نیز نقطه مقابل آن: انکار مطلق توطئه) اجتناب کرد، واقع جو و واقع بین بود و تابع استنباط درست از مفاد اسناد و مدارک معتبر تاریخی بود. ثانیا جریانها و و گرایشهای فکری و سیاسی گوناگون در جنبش مشروطه را از هم تفکیک کرده و از اطلاق حکم واحد بر آنها پرهیز نمود. به تعبیر روشنتر، برای هر یک از آنها پرونده ای مستقل باز کرد و متناسب با اوراق پرونده، درباره مبدا و مآل و پیامدهای فکر و عمل آنان نظر داد. ثالثا مراحل و تغییرات حاصله در سرشت و سرنوشت جنبش را دقیقا مد نظر قرار داد و خصوصیات و آثار هر مرحله را ملحوظ داشت.

چنانچه نکات فوق در بررسی تاریخ مشروطیت، و کاوش زوایا و ابعاد مختلف آن، دقیقا و کاملا رعایت شود، نیک درخواهیم یافت که عناصر خارجی (در درجه اول: استعمار بریتانیا، و در درجات بعدی: فرانسه و آمریکا، و حتی در مراحلی: روس تزاری) در سازمان دهی، حمایت و هدایت جناح تندرو و سکولار مشروطه، و از این طریق، در شکل دهی به سرنوشت نهایی آن جنبش نقش فعال داشته اند. و البته باید تاکید کنم که: اساس جنبش مشروطه که از تکاپوی دیرین ملت ایران برای دستیابی به «عدالت» ریشه می گرفت حرکتی اصیل، ریشه دار و درون زا بود و نقش استعمار و ایادی آن، عمدتا در سوار شدن بر امواج احساسات پاک ملت، ایجاد شکاف و انحراف در نهضت، و سوق آن به سوی اهداف خودخواسته بود.

ص: ۱۶

همزمـان با رشـد جنبش عـدالتخواهی مردم در صـدر مشـروطه، مـذاکرات پشت پرده روس و انگلیس نیز برای تجزیه ایران به مناطق نفوذ اوج می گیرد و جالب است بدانیم که زمینه گفت وگوهای مزبور میان انگلستان (به پادشاهی ادوارد هفتم) و روسیه تزاری (به امپراتوری نیکلای دوم) را خانـدان جهود تبار «روچیلـد» در اروپا فراهم آوردند تا به «تضاد» روس و انگلیس و فرانسه در گستره ای به وسـعت شـمال آفریقـا تـا شـرق دور (که رجـال مشـرق زمین، از جمله: ایران، برای تقلیل فشارها و تحکمات فزاینـده ابرقـدرتهای مهاجم، رندانه به آن دامن می زدند) پایان بخشـند و قاره آسیا و آفریقا (بویژه خاورمیانه) را برای تجارت جهانی خویش، امن کنند. سوداگران زر و زور، از اصطکاکهای مستمری که تا آن روز بویژه بین ناسیونالیستهای روس و انگلیس در خاورمیانه، و از آن جمله: ایران، وجود داشت و هر از گـاه، آتش آن تشدیـد شـده و به خنثی شـدن نقشه هایی چون قرارداد رویتر و رژی انجامیـده و به منافع عام و جهان شـمول بازرگانی آنان لطمه های بزرگ می زد، خسـته شـده و دنبال آن بودند که قدرتهای بزرگ صـلیبی را سـر یک سفره نشانـده و وادار سازنـد که چـارچوب مشـخص و تعیین شـده ای برای مطـامع سیاسـی و اقتصادی خویش ترسـیم کرده و به آن پایبنـد باشـند: انگلیسـیها خیالشان از دسـتبرد روسـیه به مسـتعمره زرخیز هنـد (که حفظ آن، دغـدغه اصـلی لندن بود) راحت شود و متقابلاـ روسـها نیز به پـاره ای از مطـامع شـان در خاورمیـانه برسـند. لـذا قرارداد ۱۹۰۷ جزیی از یـک قرارداد بسـیار کلاـن بـود که درحقیقت بخشـی بزرگ از جهان اسـلام از شـمال آفریقا گرفته تا ترکیه و ایران و افغانسـتان و تبت را در خطی ممتد بین انگلیس و فرانسه، و انگلیس و روس، تقسـیم می کرد. در بخشـهایی از این خط، انگلیسـیها و فرانسویها با هم قرارداد می بسـتند و در بخشـهای دیگر که روسـها مـدعیات ارضـی و اسـتعماری داشـتند انگلیسـیها و روسـها قرارداد امضا می کردند، و در کل، جهان اسـلام، منطقه جولان و ترکتازی برادرانه! استعمارگران صلیبی قرار می گرفت.

ص: ۱۷

جنبش عدالتخواهی مردم ایران، در چنین برهه حساسی شکل گرفت. برهه ای که قدرتهای طماع و ذی نفوذ جهانی، روی منطقه و کشورمان نظر خاص داشتند و خواه ناخواه، گرد و غبار دسایس استعمار بر چهره زلال و پاک نهضت عدالتخواهی ملت ما می نشست و آن را آلوده می ساخت.

جنبش عدالتخواهی صدر مشروطه که با شعار برپایی «عدالتخانه» شروع ، و به مشروطه منتهی گردید جنبشی بود که رهبری بلامنازع آن، در اختیار علمای بزرگ بلاد (بویژه علمای تهران) قرار داشت و مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری نقش برجسته ای در آن ایفا کرد و مهاجرت کبرای علما به قم در زمان مظفرالدین شاه نیز در همین زمینه شکل گرفت. جنبش عدالتخانه، جنبشی کاملا اصیل و ریشه دار بود که در واقع، باید از آن به عنوان ادامه و تکمیل منطقی جنبش تحریم تنباکو یاد شود. شعار جنبش هم، شعار دیرآشنا و همه کس فهم «عدالت» بود و می دانیم که گفتمان عدالت، اصولا گفتمان کهن و دیرین تاریخ ایران و اسلام بوده است که تشریح آن فرصتی مستقل می طلبد. اما آنچه که از درون تحصن سفارت انگلیس، و با عنوان «مشروطه» فرا جوشید و سپس به تدریج، با تبلیغات و تمهیدات رندانه ای که صورت گرفت، «عدالتخانه» و «عدالتخانه خواهی» را زیر دست و پای خود له کرد، به دلیل مدارک و اسناد زیاد و معتبر، ترفند انگلیسیها برای مسخ جنبش بود. یکی از مهمترین عوامل تاثیرگذار در تغییر و تبدیل عنوان عدالتخانه به مشروطه، رفتن یا کشانده شدن جمعی انبوه از مردم تهران و شهرستانها در صدر مشروطه به سفارت انگلیس در تهران و کنسولگریها و تلگرافخانه های انگلیس در شهرستانها (تبریز و زنجان و رشت و...) بود، که زمینه نفوذ عوامل تردست بیگانه در صفوف جنبش ملت، و القا ایدئولوژی در ذهن آنان را فراهم ساخت و نهایتا موجب شکاف و انحراف در جنبش گردید.

ص: ۱۸

فکر می کنم؛ بهتر باشد، قدری هم درباره جنبش عدالتخانه توضیح دهید.

شعاری که ابتدا بر سر زبانها بود و خیزش ملی بر ضد استبداد سلطنتی نیز برپایه آن صورت گرفت، شعار عدالتخانه بود. عدالتخانه، گونه ای خاص و محدود و به اصطلاح بومی از «پارلمانتاریسم» است. یعنی اگر شما پارلمانتاریسم اروپایی را با اصول و قواعد اسلامی تطبیق داده و تلفیق کنید و تجربیات مبارزاتی تاریخ ایران اسلامی در پنجاه سال پیش از مشروطه را هم در آن لحاظ کنید، می شود عدالتخانه. توضیح بیشتر این مساله فعلاـ مجال نیست. حقیر در باب عدالتخانه و تفاوتهای آن با مشروطه اروپایی، بحث مبسوطی را در کتاب «کارنامه شیخ فضل الله ؛ پرسشها و پاسخها» مطرح کرده ام و دوستان می توانند مراجعه کنند. بهرروی، در آغاز نهضت موسوم به مشروطه، همه از عدالتخانه یاد می کنند و همه هم درپی دستیابی به گوهر عدالت هستند و عدالت، گمشده دیرآشنای ملت ایران است. همه نوشته اند، چه مورخان هوادار مشروطه و چه آنهایی که نسبت به مشروطیت دیدگاه انتقادی داشتند، که در دوران تحصن ۱۴ ۱۵ هزار نفره مردم تهران در سفارت انگلیس، اولین بار به دهان مردم گذاشته شد که: مشروطه بخواهید، علاج مشکلات شما در مشروطیت است. بعد شعار مشروطیت، با تبلیغات رنگارنگ و فریبنده ای که در جراید و میتینگها انجام گرفت، جا افتاد و همه چیز را تحت الشعاع خود قرار داد (قبل از مشروطه هم، البته، عنوان مشروطیت، در بعضی از آثار و مکتوبات عمدتا ماسونی به کار می رفت، ولی به عنوان شعاری عام و مطلوب، نخستین بار از درون سفارت انگلیس فراجوشید و بسط یافت). مردم هم از استبداد خسته بودند و وقتی که با زبان و ادبیاتی جذاب و فریبنده به آنها گفته می شد عدالتخانه را رها کنید؛ درمان درد شما در مشروطیت است، می پذیرفتند. به این ترتیب شعار عدالتخانه، تبدیل به مشروطه شد. اتفاقا مجلسی که مظفرالدین شاه حکم تاسیس آن را امضا کرد و انتخابات مجلس شورای صدر مشروطه نیز بر پایه آن انجام شد، متناسب با تز عدالتخانه بود. چون عدالتخانه، مجلسی بود که از نمایندگان اصناف و طبقات مختلف مردم: صنف کفاش، صنف بزاز، صنف بقال و... تشکیل می شد و سایر صنوف نظیر علما و حتی شاهزادگان هم در آن نماینده داشتند. یک مجلس صنفی بود که نمایندگان اصناف و طبقات مردم در آنجا گرد می آمدند و در حوزه قلمرو و اختیارات دولت، قانون می نوشتند. یعنی، حدود مسوولیتها و وظایف دربار و دولت، و شیوه عملکرد آنان در برخورد با مردم را به مدد «عقل و خرد جمعی» نمایندگان ملت، مشخص می کردند. اما دیگر مثلا کاری به محاکم شرع علما، یعنی آن بخش از دستگاه قضایی و ثبت که توسط مجتهدین در شهرهای مختلف اداره می شد، نداشتند. در واقع، عدالتخانه، مجلس موسسان یا خبرگانی که بخواهد برای کل بخشها، نهادها و دوایر آن روز کشور (که بعضا همچون اوقاف و محاکم شرع، در اختیار فقها بود) قانون بنویسد و تعیین تکلیف کند، نبود. بلکه عمدتا یک مجلس صنفی بود که عقل مستقل و منفصل دربار و دولت شمرده می شد و حدود اختیارات و نحوه عملکرد مامورین دولت را تعیین می کرد و بر حسن اجرای دستورالعمل ها و قوانینی هم که تصویب می کرد، نظارت می نمود، و قوانین صادره از سوی آن برای همه اعضای حکومت (از شاه گرفته تا مامورین جزء دیوان، معتبر و لازم الرعایه بود. بنابراین دیگر مثلا شاه و صدر اعظم نمی توانستند خودسرانه (و احیانا با گرفتن رشوه و پذیره از مدیر کمپانی رژی و رویتر) قرارداد ببندند و امتیاز بدهند و ایران را گرفتار مصیبتهای سخت کنند، بلکه این در حوزه مسوولیت عدالتخانه بود که اعضای آن این گونه امور را به شور بگذارند و در سود و زیان آن بیندیشند و نهایتا بر وفق مصالح ملت، تصمیم گرفته و دولت را موظف به اجرای آن نمایند. شما مجلس اول را که نگاه می کنید، با اسامی گوناگون میرزا باقر بقال و... و غیره روبرو می شوید و کسانی را بر مسند نمایندگی می بینید که اساسا فاقد تحصیلات و آگاهیهای لازم برای تدوین قانون اساسی (به معنای رایج و متعارف لفظ) هستند. همین جا اضافه کنم که قانون اساسی مشروطه نه متمم آن که بعدا تنظیم شد در حقیقت نه یک قانون اساسی متعارف، بلکه بیشتر نظامنامه انتخابات بود. بله در بین آنها تحصیلکردگانی هم بودند که اطلاعاتی در این زمینه ها داشتند یا می توانستند کسب کنند و عملا هم همین ها بودند که نهایتا پیش

نویس قانون و متمم قانون اساسی را نوشتند و مجلس اول را خط دادند (چون در هر جمع و مجمع و انجمنی، به تناسب مطلوب و آرمان آن جمع، هر کس که در جمع مزبور، توان و کارایی بیشتری در راستای تحقق آن مطلوب داشته باشد، به کار بیشتری گرفته می شود و طبعا نفوذ و مقام زیادتری می یابد و نهایتا اوست که، به سبک و سلیقه خاص خویش، جمع را هدایت کرده و به سوی آرمان مطلوب سوق می دهد). ولی این جماعت، تعداد اندکی بودند و اکثریت وکلای مجلس صدر مشروطه را آقایان بقال و رزاز و... تشکیل می دادند. یعنی همان که بنیاد عدالتخانه بر مبنای آن طرح ریزی شده بود. درحالیکه، اگر واقعا قرار بود در مجلس شورا، قانونی اساسی تدوین شود که حتی درباره محاکم شرع علما هم نظر دهد و برای کلیت شوون ملت و دولت تعیین تکلیف کند، قاعدتا افرادی که شاید بعضا فاقد کمترین سواد علمی و حقوقی بودند در آن مجلس راه و جایی نداشتند و باید از مشتی حقوقدان و امثال آن استفاده می شد. نه! از اول، آرمان جنبش عدالتخواهی چیز دیگری بود: عدالتخانه بود. اما وقتی که مجلس تاسیس گشت و به سرعت عنوان عدالتخانه و مبانی آن فراموش شد، و عنوان جدیدی به نام مشروطیت و کونستیتوسیون رواج یافت، آنگاه معدود اعضای خارج رفته و غرب گرا و به اصطلاح روشنفکر مجلس، هم با هدایت لژهای فراماسونری، الگوی مطلوب مشروطیت را در نظامات اروپایی و پارلمانتاریسم فرانسه و بلژیک و انگلیس جست وجو کردند و دیری نگذشت که روند جنبش، در مرحله تدوین ساختار سیاسی و حقوقی کشور، بالکل شکل دیگری پیدا کرد. قرار شد برای تمامی شوون و دوایر کشور (اعم از دولتی و غیر دولتی) قانون نوشته شود و حتی برای فقها تعیین تکلیف گردد، و آن قوانین هم متخذ از قوانین اساسی غرب باشد، که حالا خود، این یک بحثی است که آیا عنوان «مشروطه» واژه ای عربی تبار، و برگرفته از «شرط یشرط فهو شارط و ذاک مشروط» عربی است یا نه، همان «لاشارت» فرانسوی (Lacharte) و شارت بلژیکی و چارت انگلیسی است و مقصود از مشروطه، همان قانون اساسی بلژیک و فرانسه می باشد که در آثار نویسندگان عرب نظیر طنطاوی (سرپرست دانشجویان مصر در فرانسه در ۱۸۲۶ میلادی) با عنوان «الشرطه» و «شرطه» مطرح شده و صیغه مشروطه (در معنای حکومت قانونمند و مبتنی بر قانون اساسی Constitutionalismm) از آن ساخته شد.

ص: ۱۹

اینجا بود که شیخ فضل الله (در مقام فقیهی که خود را مسوول صیانت از احکام اسلام می انگاشت) خطر را حس کرد و بپاخاست و تا توانست اولا کوشید عدالتخانه را تثبیت کند، و وقتی که دید قادر به بازگرداندن جنبش به مسیر نخستین آن نیست، گفت: بسیار خوب، حالاـ که می خواهید برای همه چیز قانون بنویسید، قوانین باید منطبق بر اصول و موازین جاوید اسلامی باشد و تشخیص انطباق قوانین با موازین اسلامی نیز در تخصص کارشناسان خبره و امین اسلام است که همان فقهای برجسته اند. ناگزیر بایستی هیاتی از علمای طراز اول تشکیل شود که لوایح و طرحهایی را که در مجلس شورا مطرح می شود بررسی کنند و ببینند با اسلام سازگاری دارد یا ندارد، که اگر ندارد، به هیچ وجه عنوان قانونی پیدا نکند. و اینجا بود که بین اسلام گرایان و غرب گرایان کشمکش درگرفت و این کشمکش به نحوی فزاینده و برگشت ناپذیر دایما تشدید یافت و حوادثی را پدید آورد که در تواریخ مشروطه ثبت و ضبط است. در مجموع، باید گفت حرکتی که از مشروطه سکولار حمایت می کرد و انطباق آن با اسلام را بر نمی تافت، با دلایل و شواهد آشکاری که از وابستگی سران آن با سفارتخانه های خارجی و لژهای ماسونی در دست است، حرکتی حساب شده و ناشی از استراتژی شیطانی استعمار برای محو اسلام و بلع ایران بود.

در این مورد، شما چه دلایلی دارید؟

در این زمینه ، فکر می کنم توجه به دُم خروس بزرگی چون تحصن جمعی از مردم تهران در سفارت انگلیس و تحرکاتی که از سوی عوامل رسمی و غیر رسمی سفارت در جهت خط دهی به متحصنان انجام گرفت و حتی کاردار سفارت به اتفاق جمعی از ایادی خویش با اولین نخست وزیر مشروطه صحبت کرده و موجبات حذف واژه «اسلامی» از عنوان مجلس شورای ملی اسلامی را (که در دستخط نخستین مظفرالدین شاه آمده بود) را فراهم ساخت، کافی باشد. در خانه اگر کس است یک حرف بس است. نیز می توان از دخالت عنصر هزار چهره ای چون حسینقلی خان نواب در نوع حوادث مشروطه یاد کرد که برادرش (عباسقلی خان نواب) و نیز بستگان و نیاکانش از زمان تاسیس حکومت قاجار تا دوران مشروطه، کارمند و منشی سفارت انگلیس در تهران و شیراز و... بودند و خود این آقای حسینقلی خان نواب زن ایرلندی و تذکره انگلیسی داشت، تحصیلکرده لندن بود و حتی در دوران جنبش تحریم تنباکو: کارمند کمپانی رژی بود و آن وقت این آقا، در طول دوران مشروطه، مدیر و مدبر و همه کاره مشروطه خواهان تندرو و سکولار بود: هم در لژ بیداری ایران شرکت فعال داشت، هم در نیمه حیات مجلس اول به عنوان نماینده به آن مجلس راه یافت، هم در ماجرای تحصن سفارت انگلیس در صدر مشروطه ذی نقش بود، هم جان تقی زاده و خیلیهای دیگر را در یوم التوپ و حوادث بعد از آن نجات داد، هم در جریان سوء قصد نافرجام به جان شیخ فضل الله در دوران موسوم به استبداد صغیر، طراح نقشه ترور و پشتیبان تروریستها بود، هم در کمیسیون عالی و هیات مدیره موقت انقلاب که رتق و فتق امور کشور پس از فتح تهران و تجدید مشروطیت را بر عهده گرفت صاحب سهم پسری بود و به گزارش سفارت انگلیس: رهبری واقعی با او بود، و هم در حزب دمکرات (که توسط تقی زاده و همفکران او در مشروطه دوم تاسیس شد) هادی و رهبر بود. بعد هم رسما وزیر خارجه ایران شد و در آوردن شوستر آمریکایی به ایران و نیز خلع سلاح ستارخان و مجاهدین همراه وی در پارک اتابک تهران، ایفای نقش کرد. سِر جُرج بارکلی (سفیر انگلیس در ایران) در گزارش خود به لندن، پس از شرح اعدام شیخ فضل الله نوری می نویسد: «کمیته ملیون [= هیات مدیره موقت انقلاب [که ظاهرا اداره امور کشور را بر عهده گرفته و حسینقلی خان نواب آن را فکرا رهبری می نماید...»! اردشیر جی مشهور نیز در وصیتنامه سیاسی خود از وی به عنوان «دوست مشفقم حسینقلی خان نواب که حزب ملیون [= دمکرات [را رهبری می کرد» یاد نموده و می گوید روزی «با یاسی فراوان به من چنین گفت: اردشیر جی، من حزب را رها خواهم کرد، زیرا همان کسانی که به وطن پرستی آنها ایمان داشتم در جلسات علنی دم از وطن و آزادی می زنند و بعدا به طور محرمانه و یک یک از من می پرسند که راهنمایی و نظر سفارت را برای مذاکرات بعدی به آنها بگویم!».

ص: ۲۰

او حتی در زمان رضاخان نیز رییس هیات نُظّار بانک ملی ایران و نیز (به قول خود): وکیل فرمایشی شیراز بود و خصوصا در سمت ریاست نظار، در رسوایی و برکناری «لیندن بلاث»، رییس «آلمانی» بانک ملی که به زیان حیثیت آلمان (حریف قهار لندن) و بالملازمه به سود انگلیس بود نقش موثر داشت. ضمنا بد نیست بدانیم که جناب حسینقلی خان نواب، با آن حسن پیشینه! برادر زن محمود جم (از ارکان کودتای سوم اسفند رضاخانی، وزیر و سفیر و نخست وزیر مکرر عصر پهلوی، و پدر ارتشبد فریدون جم مشهور) هم تشریف دارند!

اسناد و مدارک زیادی دال بر شرکت و دخالت مستقیم و موثر آقای نواب در رویدادهای مشروطه وجود دارد. تازه، من درباره لژ بیداری ایران، و نقش آن در تکوین و پیشبرد بسیاری از حوادث عصر مشروطیت، سخنی نمی گویم و به علت محدودیت وقت، آن را به فرصتی دیگر موکول می کنم. آیا با توجه به این گونه دم خروسها، باز هم می توان همچون کبک سر در برف فروبرده، چیزی را ندید و همه را توهم بیمارگونه انگاشت؟! براستی، آیا حضور مستمر، فعال و تاثیرگذار فردی چون حسینقلی خان نواب در اردوی مشروطه، قادر نیست به ما تفهیم کند که استعمار بریتانیا، جدا در پی نفوذ به درون جنبش مشروطه و سوق آن به سوی اهداف شیطانی خویش بوده و در این راه نیز تا حدود زیادی توفیق یافته است؟! اگر نیست، پس نشانه چیست؟! اما در عین حال، مجددا این نکته را تکرار و تاکید می کنم که: اساس جنبش موسوم به مشروطه که از تکاپوی دیرین ملت ایران برای دستیابی به «عدالت» ریشه می گرفت حرکتی اصیل، ریشه دار و درون زا بود و نقش استعمار و ایادی آن، عمدتا سوار شدن بر امواج احساسات پاک ملت، ایجاد شکاف و انحراف در نهضت، و سوق آن به سوی اهداف خودخواسته بود و ماده و صورت اولیه جنبش، که با عنوان «عدالتخانه» شروع و در قالب شعار «مشروطه مشروعه» تداوم یافت، گوهری اصیل و ملی و مستقل بود.

ص: ۲۱

در خلال بحث، اشاراتی به نقش روحانیت در جنبش مشـروطه و تقابل آن با جناح سکولار، داشتید. حال، چگونه می توانیم نقش روحانیت را به صورت مستقل در این جریان مشخص کنیم؟

ببینید چنانکه گفتم مشروطیت (به مفهوم عام و رایج و تسامح آمیز آن) در مسیر کلی خویش، مراحلی را از سر گذراند: مرحله اول، جنبش «عدالتخانه» بود. در مرحله بعد «مشـروطه» مطرح شد. سپس «مشروطه مشروعه» عنوان شد که جنبه تقابل با «مشروطه وارداتی و سکولار» را داشت. بعد هم مجلس به توپ بسته شد و دوران موسوم به «استبداد صغیر» (یا شاید بهتر بگوییم: تکاپوی «بازگشت به عدالتخانه») پیش آمد. نهایتا هم موج مشروطه، با حاکمیت جناح تندرو و سکولار، پیروز شد و آن جناح سیر تاریخ را رقم زدند.

خُب، نقش روحـانیت در این میانه چه بود؟ روحانیت، در آسـتانه طلوع مشـروطه، مردم را بر ضـد حکومت بسیج کرد و گسترش و تعمیق جنبش ضـد اسـتبدادی، شاه را وادار ساخت که دسـتخط تاسیس مجلس شورا را صادر کنـد و بعدا نیز امضای خویش را پای قانون اساسـی (که از تصویب مجلس گذشـته بود) بگذارد. ما در مشـروطه، یک قانون اساسـی داریم و یک متمم قانون اساسـی. در واقع، قـانون اساسـی حقیقی مشـروطه، همـان متمم قـانون اساسـی است. چون آنچه که به عنوان قانون اساسـی مشـروطه وجود دارد، بیشتر، نظام نامه انتخابات مجلس شورا است. حقوق و حـدود ملت و دولت، و نوع روابط و مناسبات آنان با یکدیگر، عمدتا در متمم قـانون اساسـی، بیـان شـده که مـدتها پس از امضـای قـانون اساسـی، تصویب و به امضـای شـاه رسـید (قـانون اساسـی در اواخر عمر مظفرالـدین شـاه، و متمم آن در اواسـط سـلطنت فرزنـد وی، محمـدعلی شـاه، تصویب و امضـا شـد). جنجالهایی هم که در بحبوحه مشـروطه اول رخ داد، عمدتا بر سـر اصول مندرج در متمم قانون اساسـی بود که نهایتا منجر به تحصن مرحوم حاج شـیخ فضل الله و دهها تن مجتهد دیگر در حضـرت عبدالعظیم علیه السلام گردید. جنبش عدالتخانه، از پشتیبانی کامل علمای بزرگ که نفوذ وسیعی در بین ملت داشـتند برخوردار بود. آنان بر اساس آموزه های تشیع، که جوهر ستیز با ظلم و اسـتبداد را در دل دارد، خود را موظف می دیدنـد از ستیز ملت با ظلم و اسـتبداد حمایت کننـد. مردم به رهبری علما بپاخاسـتند و دسـتگاه اسـتبداد در برابر امواج کوبنده و فزاینـده آن ناگزیر به عقب نشـینی شـد و شاه فرمان تاسـیس مجلس شورای ملی را صادر کرد. پس از افتتاح مجلس، علمایی که در راه پیشبرد جنبش، رنـج برده و از مـال و جـان مـایه گذاشـته بودنـد (بویژه مرحوم حـاج شـیخ فضل الله که پول کلانی را در هجرت کبرای قم از جیب خود خرج کرده بود) طبعـا چنـانکه کسروی هم می نویسـد، نمی توانسـتند مجلس را به حـال خود رهـا ساخته و بگذارند نهضت ملت به هر سمت و سو که فرصت طلبان و طراران داخل و خارج می خواهند برود. این بود که شیخ نوری و سیدین طباطبـایی و بهبهانی، در مجلس حضور مستمر یافتنـد و در نگارش قانون دخالت کردنـد. مع الاسف، متنی که به عنوان پیش نویس متمم قانون اساسـی تعیین شد، ترجمه قوانین اروپایی بود و کسانی هم که این متون را تهیه می کردند، نوعا عناصری غرب گرا بوده و بعضا در لژهای ماسونی عضویت داشـتند. اینک، آرمان عدالتخانه نیز رنگ باخته و مشروطه، خیمه بر دلها زده بود. اینجا است که علما و در راسـشان شـیخ نوری احساس کردند که باید بر پایه موازین اسـلامی و متناسب با طبیعت شـرقی، ایرانی، اسـلامی و شـیعی ملت ایران، تصـرفاتی در قـوانین وارداتی صـورت گیرد. ولی، در عمـل، کـار به این سـادگی پیش نرفت و جنـاح تنـدرو و سـکولار مشـروطه در داخـل و خـارج مجلس، در تهران و شهرسـتانها، بـا ایجاد هرج و مرج و آشوب و پدیـد آوردن جو وحشت و ترور، در مقابل اصـلاحات اسـلامی شـیخ فضل الله قد علم کرد و اینجا بود که کشمکش میان شیخ و امثال تقی زاده بالا گرفت. در این مقطع که عنوان عـدالتخانه، جای خود را به مشـروطیت داده بود دیگر روحانیت، نقش رهبریِ «مطلق» و «بلامنازع» روز نخست را نـداشت. یک رقیب سـفت و سـخت و اسـتوار پیدا کرده بود که عمدتا روشـنفکران غرب گرا و وابسته به لژهای ماسونی بودند. جناح رقیب، جنـاحی نبود که تنهـا مسلح به خودکـار بیـک باشـد، شـشلول و بمب هم در دست داشت! گروه هـای تروری، پسِ پشت این جناح وجود داشت که در راس آنها حیـدر عمواوغلی و دیگران بودند و هر کس را که می دیدند در برابر آنها ایسـتاده و جان سـختی می

کند، از در تهدید و ترور در می آمدند. ضمنا سیاست خارجی هم از آنها پشتیبانی می کرد. مثلا والتر اسمارت (یعنی همان کسی که بعدا با عنوان کلنل اسمارت، در کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، نقش فعال داشت، ولی در صدر مشروطه، دبیر امور شرقی سفارت انگلیس و گزارشگر آن بود)، از دوستان جانجانی تقی زاده بود. یا حسینقلی خان نواب که در بحبوحه مشروطه اول، یک پایش در سفارت است و یک پایش در مجلس. سفارت خارجی با ابزار و ادواتی که در اختیار داشت از اینها حمایت می کرد و عند اللزوم برای حفظ جانشان به آنها پناه می داد و به دولت ایران فشار می آورد که آنان را آزاد کند یا اجازه خروج از کشور دهد. در برابر موج فشار و تهدید و ترور، بسیاری از افراد و شخصیتها اعم از روحانی و غیرروحانی، جا زدند، که برای نمونه باید از استعفای دو تن از روسای مجلس (صنیع الدوله و احتشام السلطنه) یاد کرد. مع الوصف، شاخصترین کسی که در تهران در برابر گروه فشار مشروطه ایستاد و هیچگاه از میدان درنرفت، مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری بود. بنابراین، در مرحله نخست جنبش موسوم به مشروطه، روحانیت در بسیج و هدایت ملت برای مبارزه با استبداد، رهبری بلامنازع جنبش را عهده دار بود. در مرحله تدوین و نگارش قانون، کشاکش سختی بین روحانیت و جناح غربگرا رخ داد و آنچه که به عنوان قانون و متمم قانون اساسی نگارش و تصویب یافت، حاصل و برآیند این کشاکش بود.

ص: ۲۲

مجلس در برابر چشمهای بی تفاوت مردم به توپ بسته شد و مشروطه خواهان سکولار و غوغا سالار موقتا در هم کوبیده شدند. بعضی تحت حمایت سفارت انگلیس از ایران رفتند و بعضی پنهان و منزوی شدند و بعضی هم دستگیر و زندان یا کشته شدند. طبعا در این گونه مواقع،تر و خشک با هم می سوزند و نمی توان بر پیشامدها به طور مطلق، مُهر تایید زد. اینجا بود که توطئه و فشار سیاست خارجی شدت بیشتری پیدا کرد. عناصری از مشروطه خواهان سکولار (همچون سردار اسعد بختیاری) در پشت درهای بسته وزارت خارجه لندن نشستند و صحبت کردند، نهایتا با پادرمیانی امثال ادوارد براون قرار شد با پشتوانه حمایت سیاسی و نظامی انگلیس، وارد ایران شده و بر ضد حکومت مرکزی و محمدعلی شاه کودتا کنند، و همین کار را هم کردند. از شمال ایران، عناصر عمدتا وابسته به روس تزاری (همچون سپهدار تنکابنی) و از جنوب ایران، عناصر عمدتا وابسته به انگلستان پای در رکاب کردند و به سمت تهران حرکت کردند. به موازات این حرکت، سفارتخانه های روس و انگلیس هم شاه را برای تجدید مشروطه و عفو چهره های شاخص جناح تندرو، در منگنه فشار گذاشتند. در این میان، شیخ فضل الله چه کرد؟ البته، مراجع مشروطه خواه نجف نیز از تجدید مجلس و مشروطیت حمایت می کردند و حمایت آنان خواه ناخواه به سود کسانی که (درپی تبانی با سیاست خارجی) جهت فتح تهران پای در رکاب کرده بودند تمام می شد و این امر، که باید آن را از اشتباهات استراتژیک مشروطه خواهان متشرع شمرد عملا۔ نوعی انتحار سیاسی بود. این توجه لازم صورت نگرفت که وقتی، پای سردار اسعد بختیاری (سهامدار و پاسدار لوله های نفت در قرارداد دارسی و حافظ منافع کمپانی بریتیش پترولیوم در جنوب ایران) به عنوان فاتح پایتخت به تهران رسیده و بخشی مهم از قدرت حکومتی را قبضه کند یا سپهدار تنکابنی (که مدتها از ارکان استبداد بود و حالا به اشاره روس ها و از ترس مصادره اموال و املاک بی شمار خویش در کشور، پرچمدار مشروطه در گیلان شده بود) به عنوان دیگر فاتح پایتخت، رییس الوزرا و وزیر داخله کابینه جدید شود، حاصل کار به هیچ وجه مشروطه اسلامی (که آخوند خراسانی و یارانش در پی آنند) نخواهد بود و این گونه کسان که اینک قدرت سیاسی و نظامی را یکجا در دست دارند، کسانی نیستند که جایگاه علما را خصوصا در عرصه قانونگذاری محترم شمارند و اصول اسلام را در اداره کشور رعایت کنند. یا وقتی امثال تقی زاده و حیدرعمواغلی و یفرم صورتا ارمنی و باطنا بی اعتقاد به هرگونه دین و آیین آسمانی، می آیند و مسند حکومت را قبضه می کنند، کوچکترین بهایی برای دین و روحانیت قایل نیستند. اساسا باید دید فردی مثل یفرم خان در مشروطه از کجا پیدا می شود و هدف او و یارانش، که همگی نیز دست به تیغ هستند، چیست؟! کسانی که وارد گود مبارزات سیاسی می شوند، باید رجل شناس و آینده نگر باشند و حساب سود و هزینه، کاملا دستشان باشد.

ص: ۲۳

راستی این جناب یفرم ارمنی، از کجا در جنبش مشروطیت پیدا شد؟!

یفرم خان، در حقیقت، نماینده حزب داشناکسوتیون است. داشناکسوتیون، حزب ارامنه قفقاز است. همان طور که کُردهای افراطی، دنبال تشکیل کردستان بزرگ اند، بخشی از ارامنه نیز از دیرزمان دنبال ارمنستان بزرگ بوده اند. این به اصطلاح ارمنستان بزرگ، علاوه بر منطقه گرجستان، برخی از شهرهای ارمنی نشین آذربایجان ایران و نیز مناطقی از ارمنی نشین های ترکیه را شامل می شود. لذا دولت عثمانی هم چه در زمان سلطان عبدالحمید و چه در دوران پان ترکها با آنها سخت درگیر بود و برخوردهای بسیار خشنی، حتی در حد نسل کشی، با ارمنیها داشت. در ایران، البته روابط ارامنه و مسلمانان نوعا مسالمت آمیز بود. ولی، خُب، داشناکها دنبال تجزیه بخشهایی از روسیه تزاری و ایران و عثمانی آن روز بودند تا ارمنستان بزرگ را پی افکنند و بدین منظور در ایران نیز تحرکات می کردند. در جنگ جهانی اول، هم تحت رهبری مارشیمون مسیحی مشهور، آشوب بزرگی در آذربایجان به راه انداختند و قتل عام های زیادی از علما و مردم مسلمان شد و قدرتهای خارجی (روس و انگلیس و آمریکا و...) هم منتظر بودند که آنها را پس از دستیابی به برخی فتوحات در مجامع بین المللی به رسمیت بشمارند، که خوشبختانه خدای ایران، تجزیه این مرز و بوم را نخواست و با قتل ناگهانی مارشیمون به دست اسماعیل سیمیتقوی کُرد، این توطئه خنثی شد و همه چیز به تاویل مصدر رفت! باری، زمانی که جنبش عدالتخواهی در حیات مظفرالدین شاه و سپس فرزندش در ایران سربرداشت و جریان مشروطه سکولار (با الگوبرداری از لیبرال دمکراسی اروپا) بستر مساعدی برای رشد و گسترش خویش در ایران یافت، داشناکها با ارزیابی دقیق حوادث منطقه و ایران، به این نتیجه رسیدند که باید به پیشبرد این جریان کمک دهند. چون به میزانی که جریان سکولار پیش برود از دامنه قدرت و حاکمیت اسلام در عرصه سیاست و اجتماع می کاهد و بالملازمه راه را برای نفوذ و سیطره جریانهای غیر اسلامی و ضد اسلامی باز می کند و ما (با نفوذ و نقشی که در رژیم سکولار جدید خواهیم یافت) یک قدم به سوی ارمنستان بزرگ نزدیک می شویم. مذاکرات بسیاری صورت گرفت و در نهایت، تصمیم گیری شد و یفرم و یارانش با کوله باری سنگین از دانش، تجربه و تهور نظامی و چریکی به جنبش مشروطیت پیوستند و پس از فتح تهران، بار عظیمی از سرکوب و کشتار مخالفان سیاسی رژیم نوین را برعهده گرفتند. مرحوم آخوند خراسانی و یارانش طبعا بایستی در دوران موسوم به استبداد صغیر توجه می کردند که این گروهی که دارد به سمت پایتخت پیش می رود، چه گروهی است و آیا در صورت سرنگونی محمدعلی شاه، مشروطه مطلوب آنها را محقق خواهد ساخت؟ که البته این دقت و توجه، چنانکه باید صورت نگرفت و آن تاییدهای پیاپی از به اصطلاح سرداران عظام مشروطه، نه تنها بهانه و مستمسک جناح سکولار برای قتل شیخ فضل الله قرار گرفت، بلکه در فرجام، خود آخوند را نیز منکوب ساخت.

ص: ۲۴

در آن وانفسا، شیخ فضل الله چه می کرد؟

شیخ دقیقا به استراتژی شیطانی استعمار در آن برهه که اجرای قرارداد ۱۹۰۷ تجزیه ایران به مناطق نفوذ، و تضعیف و نابودی دو قدرت وحدت بخش موجود: «روحانیت شیعه» و «سلطنت قاجار» بود آگاهی داشت و می دانست که ستیز یفرم ها و تقی زاده ها و حسینقلی خان نواب ها با دربار قاجار، برای آن نیست که جلو خودکامگی گرفته شود و حکومتی عادله برقرار گردد. او دقیقا می دانست که این تحرکات، که در پوشش عناوین فریبنده ای چون آزادی خواهی و عدالت طلبی و مشروطیت صورت می گیرد، همگی مقدمات اجرای قرارداد ۱۹۰۷ است! قرار است محمدعلی شاه برود و حکومت ایران را یک شرکت سهامیِ متشکل از عناصر مرعوب یا مجذوب روس و انگلیس در دست گیرد که به صورت نماینده دولتهای عاقد قرارداد عمل کنند. وجود سپهدار تنکابنی مرعوب سفارت روس و سردار اسعد بختیاری مجذوب انگلیس در راس قشون فاتح تهران و نیز ریاست آنان بر دو وزارتخانه مهم «داخله» و «جنگ» در رژیم جدید مشروطه، در واقع، بستر اجرای همین استراتژی است که عجیب است حتی تقی زاده نیز در خاطراتش به این نکته اعتراف دارد و من در کتاب «کارنامه شیخ فضل الله نوری؛ پرسشها و پاسخها» مفصلا در این باب بحث کرده ام. شیخ کاملا-این را می دانست، لذا همان گونه که شهید مدرس در برابر رضاخان و تیاتر «جمهوری خواهی» مصنوعی و استعماری او، به حمایت از احمد شاه برخاست و از سلسله قاجار حمایت کرد، شیخ فضل الله هم در کنار محمدعلی شاه قرار گرفت و به حمایت «مشروط و جهتدار» از او پرداخت و از «مجلس شورای مملکتی» که با دستخط محمدعلی شاه در دوران موسوم به استبداد صغیر گشایش یافت و به نوعی تجدید همان عدالتخانه بود، جانبداری کرد، که البته، کار آن مجلس، با فتح تهران و خلع شاه و اعدام فجیع مرحوم نوری، به جایی نرسید و سیر تاریخ به گونه دیگری رقم خورد. قتل شیخ، پایان دفتر نبود؛ بلکه بزودی مرحومان آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و میرزای نایینی (یعنی هواداران مشروطه مشروعه) نیز آماج حمله جناح سکولار حاکم قرار گرفتند. درست سر سال شیخ فضل الله ، با اختلاف ۴ روز، سید عبدالله بهبهانی ترور شد. مرحوم ستارخان و یارانش با فشار روسها از تبریز محترمانه به تهران تبعید شدند و خیلی زود مزه تلخ زندگی در در فضای پردسیسه و نیرنگ دین ستیزان حاکم را چشیدند. ستارخان، یک لوطی شجاع و جوانمرد است که روی انگیزه مبارزه با ظلم و ستم، و به اعتبار فتاوی مرحوم آخوند خراسانی، به صفوف جنبش مشروطه پیوسته و در سخت ترین لحظات عمر مشروطه، با نبرد دلیرانه و شنا در دریای خون و آتش، مشروطه را نجات داده است. اینک، در تهران، و در زیر سایه دولت مشروطه، مشاهده می کند که عناصر غرب گرای حاکم، گروه ترور تشکیل داده و پیشوای مشروطه، سیدعبدالله بهبهانی، را به جرم اسلام خواهی و مبارزه با غربزدگی ها و خودکامگی های امثال سردار اسعد، در خانه اش می کشند و می گریزند و یفرم خان، رییس شهربانی مشروطه، نیز آنان را از چنگ قانون نجات می دهد. همزمان، به پیشوای دیگر مشروطه، سید محمد طباطبایی، هم اخطار می کنند که دست از پا خطا نکند و او هم، پریشان و منزوی، در گوشه ای می خزد! ستارخان بر می آشوبد و دست به ترور فعالان جناح سکولار می زند... در اینجاست که استعمار خارجی و ایادی داخلی وی (که مسند قدرت را قبضه کرده اند) از ناحیه ستارخان و یاران مجاهد وی، شدیدا احساس خطر می کند و آنها را در پارک اتابک به گلوله توپ و خمپاره می بندد. ستارخان تیر می خورد و مجروح و خسته دل، برای همیشه از دور خارج می شود. این سناریو تکمیل نمی شود، الا آنکه مرحوم آخوند خراسانی ستون استوار خیمه مشروطه اسلامی نیز به نحوی از بین برود. لذا او هم به مرگی کاملا مشکوک از دنیا می رود و دیگر علمای جان سخت هوادار مشروطه را نیز یا ترور می کنند و یا با تهدید، آنها را از دیار خود می گریزانند. همچون مدرس که در تهران ترور شد (و البته به سلامت جست) و حاج آقا نورالله اصفهانی که از ترس جان چندی به نجف عزیمت کرد. متاسفانه، با این رویدادهای تلخ، میوه های جنبش اصیل و مستقل عدالتخواهی ملت ایران که با عنوان عدالتخانه شروع، و به مشروطه منتهی شد توسط کرسی نشینان «لژ بیداری ایران» چیده و غارت شد و مشروطیت یک

سیر انحرافی را طی کرد که فرجامش کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ و تاسیس سلطنت وابسته پهلوی بود.

ص: ۲۵

پس از آنکه زمام جنبش مشـــروطه از دست روحانیت خارج شد و (به قول شــما) در اختیار کرسی نشینان لژ بیداری قرار گرفت، رویکرد روحانیت چه بود؟ آیا کاملاً منزوی شد و کنار کشید، یا اینکه نه، در صحنه ماند. در مجموع، روحانیت چه موضعی داشت؟

سوال جالبی است. ببینید، من جناح اسـلام گرا در مشروطه را به دو بخش عمده تقسیم کردم: هواداران مشروعه و هواداران مشروطه مشـروعه. حال سـرنوشت هر دو جناح را مرور می کنیم: جناح مشروعه خواه، که در راسش حاج شیخ فضل الله نوری قرار داشت، با اجرای سـناریوی «فتح تهران و تجدید مشـروطه»، از دور خارج شد. مرحوم نوری روز روشن در پایتخت شهید شد و تنها او هم قرار نبود اعـدام شود، بلکه جمعی از همفکران وی در تهران و شهرسـتانها (نظیر ملامحمد آملی، حاج شـیخ علی اکبر بروجردی، آخوند ملا قربانعلی و...) نیز در لیست سـیاه اعـدام قرار داشـتند. منتها اعـدام مظلومانه شـیخ، بویژه در پایتخت موجی قوی از نفرت و انزجار عمـومی ایجـاد کرد که جنـاح تنـدرو و سـکولار را به عقب نشینی واداشت و بعضـا به منطقِ «کی بود کی بود، من نبودم!» متوسـل شدنـد. آملی و بروجردی تبعید شدند و اساسا از این پس، «طناب دار»، جای خود را به «شـربتهای مسـموم» یا «ترورهای دزدانه» داد! در مشـهد، آیت الله حاج میرزا حبیب خراسانی، فقیه و ادیب معروف، را یک ماه بعـد از شـیخ فضل الله مسـموم کردنـد. در تبریز، از میان رهبران شاخص جریان مشـروعه خواهی، کسـی کشـته نشد ولی همگی از شهر اخراج شدند و در دهات اطراف سکنا گزیدند. مرحوم آخوند ملاقربانعلی، فقیه برجسـته و متنفذ زنجان که یار و همفکر شـیخ نوری بود، پس از اشـغال نظامی زنجان توسط پیرم و سردار بهـادر، دسـتگیر گردیـد و چون زمینه اعـدام وی در تهران موجود نبود، به کـاظمین تبعیـد و در آنجا مسـموم گردیـد. علمای دیگری هم که در سایر بلاد ایران جزء جناح مشـروعه خواه قلمداد می شدند، سـرنوشت بهتر از این پیدا نمی کنند. پیش از شـهادت مرحوم نوری، هم فقیهانی چون آیت الله خمامی در رشت و آیت الله شـیخ حسـین جوقینی در زنجان به شهادت رسیده بودند. با این کشـتارها و تبعیـدها، ضـربات سـخت و مهلکی به موجودیت جناح مشـروعه خواه وارد شـد و این جریان تا مدتها پس از آن تاریخ، بکلی توان مقابله جدی و موثر با حریف را از دست داد.

ص: ۲۶

برویم سراغ جناح هواداران مشروطه مشروعه، مثل آخوند خراسانی در نجف، و سیدین در تهران. با اعدام فجیع فقیه متنفذ پایتخت (مرحوم نوری) و رو شدن نیات ضداسلامی مشروطه خواهان تندرو و سکولار (نظیر تقی زاده)، آخوند خراسانی شمشیر را علیه جناح غرب گرا از رو بست و بهبهانی نیز وی را در این کارزار سخت، یاری داد. اعلامیه ها و جراید مربوط به جناح تقی زاده که احکام اسلام (نظیر قصاص) را آشکارا مورد هجمه قرار می داد توسط بهبهانی به عتبات ارسال می شد و آخوند نیز به تندی نسبت به صاحبان این افکار، واکنش نشان می داد، که حکم اخراج تقی زاده از مجلس شورای دوم در همین راستا بود. تهدیدها آغاز، و گروه ترور حزب دمکرات تقی زاده تشکیل شد. مرحوم طباطبایی، با توهینها و تهدیدهایی که صورت گرفت، خیلی زود عرصه را خالی کرد و در کنج انزوا سکنا گزید. اما مرحوم بهبهانی مقاومت کرد و به همین علت، هنوز نخستین سالگرد شهادت شیخ فضل الله نرسیده بود که تروریستها وارد خانه وی شدند و او را ترور کردند و فریاد اعتراض آخوند خراسانی را در نجف درآوردند. گروه ترور، همزمان با قتل بهبهانی، در صدد ترور چهره های شاخص جریان مشروطه مشروعه برآمد و نقشه هایی برای ترور آقازاده (فرزند آخوند خراسانی در مشهد)، حاج آقا نورالله و سید حسن مدرس (در اصفهان) و حتی ترور خود آخوند و شیخ عبدالله مازندرانی در نجف ریخت که مرگ مرموز آخوند در همین راستا ارزیابی می شود. اقدامات مزبور که از سوی مشروطه خواهان دین باور افشا و انتقاد می شد، دامنه نزاع و کشمکش را بالا ـ برد و امثال ستارخان را (که با نیات پاک، و به اعتبار فتاوی امثال آخوند خراسانی، وارد جنبش مشروطیت شده بودند) به اقدام متقابل جهت قتل سران و فعالان مشروطه سکولار نظیر حسینقلی خان نواب، وثوق الدوله و علی محمد خان تربیت واداشت و همین امر سبب شد که رهبران جناح سکولار، ستارخان و یاران مجاهد و معترض وی را در پارک اتابک تهران (محل فعلی سفارت روس) محاصره و قلع و قمع کنند و ستارخان نیز، برای همیشه، خسته و مجروح به کنج انزوا افتد. ترور بهبهانی و انزوای ستارخان در تهران و مسمومیت آخوند در نجف، در واقع، بر تکاپو و فعالیت موثر مشروطه خواهان متشرع، مُهر پایان زد و و دیگر ما تحرک موثری را از ناحیه آنها شاهد نیستیم، چون زمینه تحرک پیشین از آنها گرفته شده بود. تنها، فروغ کم سویی از حرکت این جناح را در قالب فعالیت فراکسیون «هیات علمیه» در مجلس سوم مشاهده می کنیم که از چند تن علمای مبارز نظیر مدرس تشکیل شده بود. بعد هم جنگ جهانی اول از راه رسیده و با اشغال بخشهایی از ایران توسط متفقین، و مهاجرت آزادی خواهان از جمله مدرس و طباطبایی، موضوع مشروطه و استبداد رنگ می بازد و تدریجا مسایل دیگری (نظیر عقد قرارداد ۱۹۱۹ و وقوع کودتای ۱۲۹۹) به وجود می آید که روحانیت شیعه، به دور از اختلافات صدر مشروطه، دست در دست رجال سیاسی خیر الموجود وقت، به ایفای نقش اسلامی و ضد استعماری ضد استبدادی می پردازد، که شرح آن مجالی دیگر می طلبد...

ص: ۲۷

به نظر شما، اگر انقلاب مشروطه پیروز می شد آینده ایران چه می شد؟

عنوان «انقلاب مشروطه»، چنانکه قبلا گفتم، عنوانی بسیار کلی و مبهم است و باید تعیین کنید که مقصودتان از این عنوان مشخصا چیست؟

اگر مقصود از انقلاب مشروطه، مشروطه سکولار باشد، سخن از پیروزی آن، دیگر به «اگر» و «مگر» نیاز ندارد. مشروطه سکولار، در واقع، پیاده شد و حتی حکومت رضاخانی را به یک معنا باید نقطه اجرا و تحقق ایده آلهای مشروطه خواهان غرب گرا (رفع حجاب، جلوگیری از شعایر و مظاهر دینی، انزوای روحانیت، سکولاریسم و برچیده شدن محاکم شرع، و...) شمرد. پیرامون این موضوع، حقیر در مقاله مفصل «مشروطه و رژیم پهلوی؛ پیوندها و گسستها» (مندرج در مجله تاریخ معاصر........) بحث کرده و نشان داده ام که تاسیس رژیم پهلوی و کارهایی که توسط پهلوی اول و دوم انجام گرفت، در واقع، ادامه منطقی و نقطه کمال جریان مشروطه خواهی سکولار بود. اما، خوب، سوال شما (مبنی بر اینکه اگر انقلاب مشروطه پیروز می شد آینده ایران چه می شد؟) می تواند بدین گونه هم مطرح شود که: اگر جنبش عدالتخواهی اصیل ملت ایران (در قالب اجرای عدالتخانه یا مشروطه مشروعه) محقق می گردید، چه می شد؟

در اینجا، خیلی حرف هست. البته در پرانتز باید تذکر دهم که به قول شاعر: «در اما و اگر نتوان نشست»، و «خاله گر مردی بُدی، خالو شدی»! چون آرمان تشکیل عدالتخانه و نیز مشروطه مشروعه، به موانع گوناگون (و از آن جمله: کارشکنی عوامل استعمار) برخورد کرد و مسخ یا نسخ شد. ولی، خوب، می توان گُمانه هایی زد. خدمتتان عرض کنم چنان که قبلا گفتم، عدالتخانه، در قیاس با مشروطه وارداتی، از حیث اختیارات پارلمانی و گستره برنامه ریزی و نظارت بر شوون گوناگون اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و حقوقی، جنبه «حداقلی» داشت، یعنی قلمرو اختیارات و مسوولیت «عدالتخانه»، محدود بود، و حوزه اختیارات مجلس شورای مشروطه که همان هم عملا- در کشورمان پیاده شد گستره وسیع تری داشت. از قضا، مجلس شورایی هم که در جمهوری اسلامی پیاده شد، به لحاظ دامنه قدرت و اختیارات، چیزی از سنخ همان پارلمان مشروطه بود (اما با قیود و شرایط اسلامی). عدالتخانه، ۶۰ درصد هسته تحول در نظام اجتماعی سیاسی کشور را دربرداشت، اما مشروطه ۱۰۰ درصد را. از اینرو، بویژه امروزه، ممکن است همگان مشروطه را بر عدالتخانه ترجیح دهیم. اما نکته مهمی که وجود دارد آن است که، این ۶۰ درصد تحولی که عدالتخانه به دنبال آن بود (اگر می گذاشتند عدالتخانه پیاده شود و زیر دست و پای مشروطه وارداتی نابودش نمی کردند) به طور قطعی و مسلّم، قابل حصول و کارساز بود و با نهادینه کردن حاکمیت عقل و تجربه جمعی (در قالب عدالتخانه)، جامعه را از بازگشت استبداد بیمه می کرد. چون روحانیت، که بر قلوب مردم حکومت داشت، به طور یکپارچه و از صمیم قلب، از نهاد عدالتخانه جانبداری می کرد و این جانبداری، محبوبیت عدالتخانه را به عنوان امری مشروع، در اعماق دلها می افکند و حاصل کار، نهادینه شدن حکومت قانون و عقل و خرد جمعی بود. اما مشروطه وارداتی، که ادعای ۱۰۰ درصد تحول در ساختار سیاسی و اجتماعی و... کشور را در سر داشت، به دلیل ناسازگاری آن با شرایط اقلیمی و طبیعت دینی و سنن ملی این سرزمین، قادر به جلب نظر روحانیت و از این طریق: جلب احترام و مساعدت مردم متدین نبود. در نتیجه، ناگزیر چاره ای جز اعمال خشونت نسبت به انبوه مخالفان خود ندیده و برای پیشبرد اهداف خود باید دست به کشتار و... می زد. کشتار و تبعید رهبران دینی مردم نیز تنفر و بی حرمتی عمیق آنان به پارلمان مشروطه و وکلا- و مصوبات و دولتهای مجری آن مصوبات را در پی داشت چنانکه عملا در طول هفتاد سال پس از مشروطه چنین شد. قوانین، دمادم تصویب و به زور دولت بر مردم تحمیل می شد، اما ملت راه خود را می رفت و علاوه بر اینکه هیچ بها و احترامی برای مجلس و قوانین و دولت قایل نبود، در عمل نیز هزاران تمهید برای فرار از زیر بار قوانین می

اندیشید و به کار می بست. طبیعی است رژیمی که بنای آن برپایه ضدیت با دین و ملیت یک قوم بالا- رود، به هیچ روی توانِ نهادینه کردنِ حتی بخشی اندک از ادعاهای خویش را نداشته و هرچه ادعایش بزرگتر، ناتوانیش در اثبات آنها کمتر خواهد بود. در واقع، آنچه در سایه حاکمیت این گونه رژیمها، نهادینه می شود، نه قانون که بی اعتقادی و بی احترامی به قانون بوده و این رژیمها تنها قادرند روح استبداد و قانون شکنی را (در شکلهای تازه و مدرن!) حفظ کرده، بلکه تشدید بخشند چیزی که در نگاهی کلان به کارنامه هفتاد سال حکومت مشروطه در کشورمان، به چشم می خورد.

ص: ۲۸

ماجرا، درست به سانِ مساله بودجه نویسی دولت و تصویب آن در مجلس شورا است که در پایان هر سال صورت می گیرد. می آیند یکسری درآمدها را از طریق نفت و مالیات و غیره در بودجه سال آینده دولت، پیش بینی می کنند و به تصویب مجلس می رسانند. سپس برمبنای آن یک سری پروژه های خُرد و کلان را در کشور آغاز می کنند. پیش بینی ها و برآوردهای مزبور، دو صورت دارد. یا ارقام درشت و چشم پُرکن ولی غیر واقعی و غیر قابل وصول است و یا ارقام محتاطانه و نه چندان درشت ولی واقعی و مطمئن الوصول می باشد که با ملاحظه همه نوسانات سیاسی و اقتصادی احتمالی در آینده و آسیبهای وارده داخلی و خارجی به درآمد کشور، برآورد و تنظیم شده است. بدیهی است در صورت دوم، چنانچه امریکا با تصرف و فروش بی رویه نفت عراق، دست اوپک را کاملا در حنا گذارد، یا حوادث غیر منتظره طبیعی به بخشی از کشور آسیب رسانده و بخشی از بودجه دولت را ببلعند، یا برخی از صاحبان سرمایه با تمهیداتی رندانه، از دادن مالیات لازم طفره روند و یا... و یا...، هیچ اشکالی در کار دولت و پیشبرد پروژه های گوناگون (که برمبنای «حداقل» و «قدر متیقّن» بودجه، و ارقام واقعی و قابل حصول، طرحریزی و آغاز شده اند) پیش نمی آید و ضمنا دولت با ملاحظه ارقام محدود در بودجه، سطح توقعش را تا کجا بالا آورده و چگونه و چه مقدار، گام بردارد؟ طبیعی است زمانی که دولت، بودجه را براساس درآمدهای پایینتر اما یقینی و مسلّم می بندد، آن وقت هرچه آسیبهای احتمالی کمتر شد، پول آن در واقع به خزانه دولت واریز می شود که اگر دولت مزبور، آینده نگر و دوراندیش هم باشد برای همان افزایشهای احتمالی نیز برنامه داشته و مانع هرگونه اشکال در سیستم می گردد.

ص: ۲۹

حال بیاییم صورت اول را بررسی کنیم: چنانچه برآوردها و پیش بینی های بودجه نویسان، خوش خیالانه و دور از واقعیت باشد، علاوه بر اینکه ارقام درشت بودجه، مجریان را مغرور خواهد کرد، با نخستین آسیبی که از ناحیه عدم تامین بخشی از مالیاتها یا نوسان فاحش و نامنتظره در بهای نفت و...، به خزانه دولت وارد شود، همه چیز در هم ریخته، پروژه های غول آسا یکی پس از دیگری تعطیل می گردد و انبوه خسارات ناشی از تعطیل پروژه ها و تاخیر در بازپرداخت چکها و...، آینده درخشان و زرّینی را که برای کشور تصویر و تبلیغ کرده اند، به هوا خواهد برد!

حکایت تعیین ساختار سیاسی کشور و نیز قوانینی که برای اداره و پیشرفت آن تصویب می شود، به عین، حکایت بودجه نویسی است. ممکن است شما به فرض بهترین قوانین را برای کشورتان درنظر بگیرید، اما این قوانین که مثلا در پاریس یا انگلستان مثمر ثمر بوده، زمینه مساعد برای اجرا در جامعه شما ندارد، تناسبی میان آنها با فرهنگ، با میراث تمدنی کهن، و با آیینی که بر اعماق دل و جان اکثریت مردم شما مستولی است ندارد. فکر می کنید آیا به ثمراتی که این قوانین در اروپا داده نایل خواهید شد؟! بسیار خوب، دولت، این قوانین را با سلام و صلوات به مجلس می آورد، مجلس هم با آب و تاب آن را تصویب می کند، تا اینجا کار خوب پیش رفته، اما بعد که مرحله اجرای قانون پیش می آید می بینیم ضمانت اجرایی ندارد و تازه، مخالفتها و کارشکنیها شروع می شود. دولت از قدرت خود استفاده می کند و دست به شلاق می برد. ممکن است مخالفتها موقتا یا ظاهرا فروکش کند، اما این مسیر، نهایتا مسیری بن بست است و در فرجام، انقلابی قهرآمیز، بنیاد رژیم را بر می افکند... پیداست جالب بودن و مشعشع بودن قوانین، حتی کارساز بودن آن در کشورهای دیگر، نباید ما را گول بزند و از برخورد نقادانه ما با پدیده ها و دستاوردهای ملل، ممانعت کند. حالا اگر شما به جای تحمیل ۱۰۰ درصد قوانین مشعشع و آزموده شده در غرب اما فاقد پشتوانه و زمینه های مساعد فکری و اجتماعی در کشورتان، بیایید و قوانینی را به کار ببندید که ۶۰ درصد تحول در ساختار سیاسی اجتماعی موجود ایجاد می کند اما چون با طبیعت بومی و سنن ملی و دینی شما سازگاری دارد، دست کم ۶۰ درصد جواب خواهد داد. آنجا ۱۰۰ درصد تحول پیش بینی شده بود، اما ۱۰ درصد هم جواب نداد (و چه بسا مخرب هم شد و ما را به استبدادی مهیب تر بازگرداند) ولی اینجا دنبال ۶۰ درصد تحول است و چه بسا بیش از ۶۰ درصد جواب می دهد. متاسفانه اتفاقی که در تاریخ مشروطه رخ داد آن بود که کسانی چون تقی زاده آمدند یک سری قوانین را از اروپا گرته برداری کرده و چون ملت آمادگی برای قبول نداشت، به زور شمشیر آنها را پیاده کردند و از این نکته غفلت یا تغافل نمودند که روحیه و طبیعت دینی ملت ما با این قوانین سازگاری ندارد. درنتیجه، قوانین نه تنها (چنانکه باید) اجرا نشد، بلکه تدریجا روح بی اعتنایی و بی حرمتی نسبت به قانون و نهادهای قانونگذار در جامعه ما رواج یافت و الان یکی از مشکلات بزرگ جامعه ما حتی پس از پیروزی انقلاب، همین کم اعتنایی به قانون می باشد، که خود، سرمنشا بسیاری از نابسامانیها و نابهنجاریهای دیگر است. بسیاری از افراد تا بتوانند قانون را دور می زنند و یا راهی برای گریز از آن جست وجو می کنند. به گمان ما، اگر نسخه «عدالتخانه» پیاده می شد، درست است که گونه ای محدود از پارلمانتاریسم غربی بود، اما نسخه ای بود که به پاس تناسب و سازگاری آن با طبیعت ملی و اسلامی مردم، و حمایت یکپارچه و قوی روحانیت شیعه از آن، می توانست کاملا جواب دهد و به برکت این نخستین تجربه موفق قانونمندی در کشورمان، روح التزام و پای بندی به قانون در جامعه ما نهادینه شود. وقتی که قوانین، در جامعه، زمینه و پشتوانه مساعد درونی داشتند، هم بهتر اجرا می شوند و هم محترم شمرده می شوند. ضمنا وقتی که ما این مرحله را به صورت یک مرحله گذار طی کردیم راه برای حرکت به سوی پارلمانتاریسم تمام عیار هم باز می شد. خلاصه کنم: چنانچه جنبش عدالتخواهی موفق می شد، مملکت ما گامی بلند به سوی قانونمند شدن ساختار سیاسی و اجتماعی خود برمی داشت و قوانینی که در مجلس تصویب می شد، احترام و التزام مردم را در بر داشت و ما طبعا به سمت آبادی و پیشرفت ایران حرکت می کردیم. اما همچنان که گفتم، «در اگر نتوان نشست». چون قدرتهای

استعماری، به هیچ رو نمی توانستند پیشرفت و سعادت ما را ببینند و لذا چه بسا بهانه های دیگر می تراشیدند و حتی این مملکت را اشغال می کردند، چنانکه به گفته یکی از نویسندگان مطلع اروپا: «مساله ایران یکی از علل جنگ بین المللی سال ۱۹۱۴ به شمار می رود». این سخن، گزاف و بی بنیاد نیست. ایران، به لحاظ موقعیت استراتژیک بسیار مهم و (به یک معنا) بی نظیرش در خاورمیانه، بویژه منطقه حساس خلیج فارس که انبار زایش انرژی و انتقال آن به سراسر جهان است، همواره کانون توجه و تجاوز استعمارگران چپ و راست قرار داشته است و امروزه نیز کاملا ـ شاهد طمع ورزیها، تهدیدها و قشون کشیهای آنان هستیم. والا صرف نظر از بهانه جوییها و کارشکنیهای استعمار، قطعا اگر جنبش عدالتخواهی منحرف نشده بود (که علل انحراف آن هم، خود جای بحث دارد) به خواست خداوند متعال، آینده روشنی را می توانستیم شاهد باشیم، که البته این فرض محقق نشد و اندوه و حسرت هم جایی ندارد. چیزی که مهم است، شناخت و عبرت گیری از تاریخ، درک مصالح کلان ملی، و عزم و بسیج ملت برای نیل به سوی آنها، همراه با مقابله پخته و مدبرانه با توطئه ها و تهاجمات رنگارنگ دشمن است. خوشبختانه تجربیات تلخ و شیرین جنبش مشروطه، نقاط ضعف و قوت اسلام گرایان، و آرمانهای اسلامی شیخ فضل الله ، در جریان انقلاب اسلامی ۵۷ مدنظر رهبری قرار گرفت که قاطعیت در برابر غرب زدگان، تعبیه نهاد شورای نگهبان در قانون اساسی، و بازگرداندن قید «اسلامی» به عنوان «مجلس شورا»، برخی از نمودهای آن است.

ص: ۳۰

در واقع، شاید بتوان تاسیس رژیم پهلوی را، به نوعی، پیروزی «مشروطه سکولار» به دست رضاخان دانست و پیروزی انقلاب و تاسیس جمهوری اسلامی را در قالب پیروزی جریان مشروطه مشروعه آورد. آیا تعبیر این گسست و پیوست تاریخی به این شکل صحیح است؟

بله، می توانیم از تاسیس سلسله پهلوی، به عنوان تداوم و تکمیل منطقی «مشروطیت سکولار» یاد کنیم و انقلاب اسلامی را نیز، به نحوی، در راستای حرکت اسلام گرایان عصر مشروطه، و حتی نقطه رشد و کمال آن بشماریم. یعنی آن آرمانها و اهداف، فراموش نشد، بلکه در کوران جنبش پرنشیب و فراز ضد استبدادی / ضد استعماری ملت ایران در هفتاد سال بعد از مشروطه آبدیده شد و نهایتا با رهبری مدبرانه امام خمینی (قدس سره) در قالب نظام جمهوری اسلامی تحقق یافت.

سوال دیگری مطرح می کنم؛ آیا تاریخ مشروطیت، تحریف شده و در صورت پاسخ مثبت، چه کسانی و با چه انگیزه و هدفی، به این کار دست زده اند؟

گفتیم که در جریان مشروطیت، به طور عمده، دو جناح با یکدیگر درگیر بودند: جناح اسلام گرا و جناح غرب گرا. یکی از این دو یعنی جناحی که ترقی و پیشرفت ایران را در اتخاذ مدلهای غربی می جست، بر جناح مقابل (جناح اسلام گرا) پیروز شد و آن را به کل و با فجیعترین شکل ممکن (یعنی اعدام و تبعید و انزوا) از عرصه حکومت بیرون راند. جناح غربگرا، که دل و جان در کمند پیفتگی به غرب داشت، بر جامعه مسلط شد و جناح اسلام گرا بویژه بخش موسوم به مشروعه خواه را سخت درهم کوبید. شیخ فضل الله نوری، شاخصترین چهره این جریان در میدان توپخانه، مرکز پایتخت ایران اسلامی، روز روشن آن هم در روز تولد امیرمومنان علی علیه السلام به دار کشیده و پای آن رقصیدند. فردای آن روز هم یفرم خان ارمنی در شهربانی بساط شادی راه انداخت و خلاصه، رفتند و از شور و سرور مشروطه برخوردار شدند. پس در انقلاب مشروطیت، دو جناح با هم می جنگیدند، یکی شان غالب شد و از هیچگونه فشار و صدمه و آزار نسبت به جناح مغلوب خودداری نورزید. این یک نمای کلان از این برهه حساس تاریخی است. حال باید دید چه کسانی تاریخ مشروطه را نوشته اند؟ آیا وابسته به جناح مغلوب بوده و یا لااقل بی طرف بودند، یا به جناح غالب تعلق داشتند؟

ص: ۳۱

پاسخ این سوال، با یک مرور گذرا و کلی بر تواریخ مشروطه و ماهیت و مواضع نویسندگان آن معلوم می شود. فی المثل یکی از نویسندگان مشهور و دست اول تاریخ مشروطه، شخص ناظم الاسلام کرمانی مولف کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان» است. فردی است شدیدا ضدجناح مغلوب، که هرچند نسبت به عملکرد پاره ای از جناح غالب هم به علت افراط کاریهای آنان در مشروطه دوم انتقاداتی دارد، ولی تاریخ مشروطه اول (دوران حیات و مبارزات شیخ فضل الله) را از زاویه نگاه و منطق جناح غالب نوشته و مخصوصا نسبت به رهبر جناح مغلوب (شیخ فضل الله نوری) عنادی خاص دارد، که حالا وارد جزییات آن نمی شویم. فرد دیگر که باز از تاریخ نگاران دست اول مشروطیت است، میرزا یحیی دولت آبادی نویسنده «حیات یحیی» است. او نیز جزء صحنه گردانان مشروطه سکولار است و طبعا نسبت به جناح مغلوب، یعنی جناح مشروعه خواه و حتی جناح هواداران مشروطه مشروعه، نظری شدیدا منفی دارد و اساسا قایل به تفکیک دین از سیاست و عدم دخالت روحانیت در مسایل سیاسی اجتماعی است. روی این مساله هم به فقیهان سائس عصر مشروطه و پیش و پس از آن از علامه مجلسی و آقا نجفی اصفهانی گرفته تا شهید سید حسن مدرس سخت می تازد. مهدی ملکزاده در «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» همین گونه است و چینش و پردازش حوادث مشروطه در کتاب او به گونه ای است که خواننده می پندارد تاریخ را بیش و پیش از هر چیز برای مدح پدرش، ملک المتکلمین، و قدح دشمن پدرش (شیخ فضل الله) نوشته است! . دیگر مورخ نامدار تاریخ مشروطه، احمد کسروی است. کسروی چنانکه مشهور آفاق است از دشمن ترین انسانهای عصر ما بر ضد روحانیت شیعه است و در برخی از کتابهایش نظیر شیعی گری، حتی از هتاکی به ساحت برخی از امامان بزرگ شیعه نیز دریغ نورزیده است، چه رسد به شیخ فضل الله نوری. بدین گونه، تاریخ مشروطیت را عمدتا جناح غالب مشروطه یا وابستگان به آن جناح نوشته اند و در همین زمینه باید بیفزایم که اساسا «ابتکار نگارش تاریخ مشروطه از آن فراماسونها و بعدا نیز ماسون مآبها می باشد.

ص: ۳۲

مهدی قلی خان مخبرالسلطنه هدایت نویسنده کتابهای «خاطرات و خطرات» و «گزارش ایران قاجاریه و مشروطیت»، تقی زاده نویسنده «سه خطابه» و «زندگی طوفانی»، دهخدا راوی طنزپرداز حوادث مشروطه در روزنامه صوراسرافیل، علیقلی خان سردار اسعد بختیاری بانی ترجمه و انتشار گزارشهای سفارت انگلیس درباره مشروطه (موسوم به کتاب آبی)، و نیز حاج سیاح محلاتی و یپرم خان و سردار بهادر بختیاری (سردار اسعد بعدی) و ظهیرالدوله و مستشارالدوله و شیخ ابراهیم زنجانی و حاج میرزا آقا فرشچی و معاضدالسلطنه پیرنیا و ابوالقاسم خان ناصر الملك و مرتضی نجم آبادی در مکتوبات، یادداشتها، خاطرات و اظهاراتی که مستقیم و غیر مستقیم از خویش برجای گذارده و مجموعا حجم بسیار انبوهی را تشکیل می دهد، همگی جزو راویان و تاریخ نویسان رده اول مشروطیت اند که نام آنها در لیست لژ فراماسونری «بیداری ایران» ثبت شده است.

بقیه نیز یا مثل ناظم الاسلام دست کم ماسون مآب اند و از میرزا ملکم خان بنیانگذار فراموشخانه فراماسونری در ایران، «کعبه دانش و بینش» یادی کنند و یا مثل محمدمهدی شریف کاشانی نویسنده «واقعات اتفاقیه در روزگار» صراحتا به ارتباط و همکاری خود با «کارکنان سری سفارت انگلیس» اعتراف می کند. کسروی نیز چنانکه آشکارا روی جلد کتابش موسوم به «نامهای شهرها و دیه های ایران» نوشت عضو انجمن آسیایی همایونی لندن بود که ریاست افتخاری آن با پادشاه انگلیس بود و مطلعان، آن را بزرگترین لژ فراماسونی در خاورمیانه شمرده اند. وی پاره ای از کتابهایش را به میرزا محمد خانبهادر تقدیم و از وی تجلیل بسیار می کند. آن وقت، این خانبهادر کیست؟ پدر و برادر خانبهادر (احمد و علی) به ترتیب: منشی کنسولگری و ژنرال کنسول انگلیس در بوشهر هستند. خود میرزا محمد، منشی سر پرسی سایکس (بنیانگذار پلیس جنوب S.P.R)، وکیل الدوله و نماینده تجاری انگلیس و نیز سرپرست املاک شیخ خزعل در بصره، حاکم سیاسی انگلیسیها پس از اشغال عراق در کربلا) بود. لقب «خانبهادر» عنوانی بود که انگلیسیها به خدام و کارگزاران خود می دادند. واسطه ورود کسروی به انجمن آسیایی همایونی نیز سر دنیس راس است که حامل تبریکات سر جان سیمون (وزیر خارجه انگلیس) در کنگره هزاره فردوسی (تهران ۱۳۱۳ شمسی) به اعضای آن کنگره بود.

ص: ۳۳

تاریخ مشروطیت، متاسفانه، تنها توسط یک جناح جناح غالب و آن هم برپایه «توطئه پنداری افراطی»، با منطق «وای بر مغلوب!» و در راستای توجیه و تقدیس اقدامات سرکوبگرانه جناح مزبور نوشته شده است و جناح مغلوب، هم اهتمام لازم را به نگارش تاریخ نشان نداده و هم بخش عظیمی از اسناد و مدارک مربوط به اندیشه و عملکرد وی، ازبین رفته است، که فاجعه عظیم و عمیق نابودی انبوه اسناد تاریخی کشورمان در یکصد سال اخیر، خود داستانی دراز و جانگداز دارد. همین قدر بدانیم که بویژه در دوران وحشتبار دیکتاتوری رضاخانی، خروار خروار اسناد و مدارک دست اول تاریخ مشروطه نابود شده است که اگر نامه ها و مکاتیب فراوان شیخ فضل الله نوری مانده بود شناخت ما از نیمه مکتوم تاریخ مشروطه کامل می شد و راه برای قضاوت صحیح و دقیق پیرامون حوادث آن روزگار، و اندیشه و عملکرد جناح غالب و مغلوب، کاملا باز می شد. با بقای این اسناد، قلم شیوای شیخ و توضیحات روشن او از جزییات قضایا، بخوبی روشن می ساخت که هدف او و یارانش چه بود؟ آیا او آن گونه که تبلیغات جناح غالب، شهرت داده فردی جاه جوی و ریاست طلب بود که از استبداد هواداری و با آزادی مخالفت می کرد؟ یا نه، انسانی اصولگرا و پایدار بر تشخیص دینی و سیاسی خویش بود که صرفا پروای حفظ آزادی و استقلال ایران را داشت.

من در دو کتابی که ان شاء الله قریبا منتشر خواهد شد: «کالبد شکافی چند شایعه پیرامون شیخ فضل الله نوری» و «شیخ فضل الله نوری و مکتب تاریخنگاری مشروطه»، بررسی گسترده ای از ماهیت تاریخنگاران مشروطه به دست داده ام و خوانندگان نکته سنج و حقیقت پژوه مجله شما را به مطالعه و دقت در آن بحثها ارجاع می دهم. مکتب تاریخنگاری مشروطه، حکم دادگاهی را دارد که شاکی و مستنطق و دادستان و قاضی پرونده، یکی است! خود بریده و خود دوخته اند و شما در آنجا به هیچ وجه از دفاعیات شخص متهم اثری نمی بینید. اگر هم چیزی از دفاعیات متهم نقل شده باشد، بسیار اندک و با حذف صدر و ذیل، و مسخ معنای آن، صورت گرفته است. در واقع، هیچ یک از سران جناح مغلوب که اتهامات خیلی سنگین نظیر ریاست طلبی، وابستگی به دربار (و حتی روسیه)، و ضدیت با عدل و آزادی و رفاه و پیشرفت کشور خویش به آنها زده شده، حضور ندارند که از خود دفاع بکنند. به عنوان پژوهنده ای که یک ربع قرن است، به طور مستمر، پیرامون تاریخ مشروطیت، مطالعه کرده و قلم زده است، به اعتبار انبوه دلایل و شواهد مستند و معتبری که وجود دارد صراحتا باید بگویم: مکتب تاریخنگاری مشروطه، متاسفانه سرشار از تحریف و کتمان و سانسور حقیقت است، و بنای چشمگیری که به عنوان تاریخ مشروطه در یک قرن اخیر بالا رفته، به حدی سست بنیان است که با ضربه یک نقد جدی، بسیاری از اجزاء آن فرو می ریزد.

ص: ۳۴

خوشبختانه وقوع انقلاب اسلامی، دور تازه ای را در تاریخنگاری دوران معاصر ایران و عصر مشروطیت، رقم زد. هم اسناد و مدارک جدید و رهگشایی، چاپ و منتشر شد و هم محققین جوان و کوشایی پیدا شدند که از منظری تازه و نو جدا از زاویه دید امثال کسروی به حوادث عصر مشروطه نگریستند و این دو، بینش تاریخی و قدرت تجزیه و تحلیل حوادث آن روزگار را به مقدار زیادی ارتقاء بخشید هرچند تا رسیدن به نقطه کمال مطلوب، هنوز فاصله زیادی در پیش است.

دلیل توجه غربیها به تاریخ مشروطه چه می تواند باشد؟

اهتمام غربیها به تدوین و تحلیل تاریخ معاصر ایران (و از آن جمله: مشروطه) اولا جزیی از کلیت مکتب استشراق و خاورشناسی (با همان مبادی و غایات) است که به گفته مطلعان، به هدف آشنایی با اوضاع و خصوصیات ملل شرقی (و از آن جمله: ایران) و به تعبیر روشنتر: نقاط قوت و ضعف ایشان و نهایتا امکان استعمار آسانتر و دیرپاتر آنان صورت می گیرد و بخشی است از حرکت استیلاـ جویانه غربیان در ممالک شرقی و اسلامی. ثانیا تاریخ واقعی هر ملت، به مثابه آینه ای شفاف، نشانگر علل ضعفها و عقب ماندگیها و همچنین پیروزیها و پیشرفتهای آن ملت است که می توان در آن نیک نگریست و از آن برای اصلاح وضعیت حال و آینده بهره گرفت. از دید استعمارگران، ضروری است که تاریخ ملتها را کارشناسان وابسته به استعمار بنگارند و چنان هم بنگارند که حقایق عبرت انگیز آن مستور بماند و با «تحریف» و «سانسور» حساب شده تاریخ، قهرمانان واقعی ملت، چهره ای ملکوک و منفور، و متقابلا عوامل نفوذ و سلطه استعمار بر شرق اسلامی سیمایی تابناک و دوست داشتنی یابند، تا نسلهای این سرزمین، بیراهه تسلیم در برابر استعمار را با شاهراه عزت و سعادت راستین عوضی گیرند و به دست خویش، طناب اسارت را بر گردن افکنند...

ص: ۳۵

اخیرا متاسفانه در عرصه تاریخنگاری ایران دو قرن اخیر، تحرکات مزورانه و خطرناکی در خارج از کشور به چشم می خورد که به نحوی نگران کننده، اهداف سویی را تعقیب می کند و شرح آن منوط به فرصت دیگری است. خصوصا عناصر بهائی، با عناد دیرینه ای که نسبت به اسلام و روحانیت شیعه دارند و بخش عظیمی از تبلیغات جهانی بر ضدجمهوری اسلامی ایران را در سراسر جهان بر دوش می کشند، به گونه های مختلف وارد عرصه نگارش تاریخ قاجار و مشروطیت شده اند و با پیوندهای مستقیمی که با کانونهای قدرت جهانی دارند، به نگارش «مدخل»های مهم کلامی و تاریخی مربوط به اسلام و ایران و تشیع در دائره المعارفهای بزرگ کشورها (آمریکا، اروپا و...) روی آورده اند و فردا است که فرزندان دانشجوی ما در داخل و خارج کشور، به عنوان منابع معتبر و کلاسیک! به این گونه آثار استناد خواهند کرد!

آن گونه که از صحبتهای جناب عالی بر می آید؛ می توانیم انقلاب اسلامی را، نقطه رشد و تکامل جریان «مشروطه مشروعه» بدانیم. حضرت امام هم بارها جانبدارانه از شیخ فضل الله سخن گفته اند؛ با گذشت ۲۵ سال از پیروزی انقلاب، هنوز هم شاهد این هستیم که شیخ مخالفان سرسختی دارد. علت این مساله چیست؟

علت این امر را قاعدتا باید از خود این اشخاص پرسید. در مورد علت مخالفت با شیخ فضل الله در جامعه ما، باید عرض کنم که مخالفان شیخ بر دو دسته اند: ۱. عده ای اندک شمار، که با اساس اسلام و روحانیت مخالفند و مظاهر دینداری را به هیچ وجه برنمی تابند و طبعا شیخ را نیز، به عنوان یکی از پرچمداران جریان اسلام خواهی در تاریخ معاصر، می کوبند. عداوت اینان با شیخ، عداوتی آگاهانه و مبنایی است، و فکر می کنم کسانی چون دکتر فریدون آدمیت یا باقر مومنی را می توان جزو این دسته قلمداد کرد. اما غالب مخالفان شیخ فضل الله در کشورمان از بین نسل تحصیل کرده، با شیخ به این علت مخالفند که شخصیت و زمان و زندگی او را، درست نمی شناسند! مثلا فکر می کنند او عنصری وابسته به دربار بوده است، درحالیکه چنین نیست و اگر درباری بود، مانند دیگران در روز وانفسا همراه شاه به سفارت روسیه می گریخت. می پندارند او ضدآزادی بوده، که باز درست نیست و چنانکه به تفصیل در کتاب «دیدبان، بیدار!» توضیح داده ام، شیخ با قرائت «فاشیستی» و «آنارشیستی» از «آزادی»، مخالف بود نه با شکل «منطقی و معقول» از آزادی. می پندارند شیخ با دستاوردهای مثبت و معقول تمدن جدید، و تعامل پایاپای با آن، مخالف بوده است، که باز تصور درستی نیست و بحث آن فرصتی دیگر می طلبد. می پندارند شیخ با وجود مجلس شورا در کشور مخالف بوده، که باز درست نیست و چنانکه به طور مستند در همان کتاب توضیح داده ام، شیخ با به کارگیری «عقل و تجربه جمعی» در تصمیم گیریهای خُرد و کلان سیاسی و تمشیت امور دولتی به هیچ وجه مخالفتی نداشت و هیچ گاه نیز (حتی در دوران موسوم به استبداد صغیر) از این اندیشه عدول نکرد. منتها، پارلمانتاریسم مطلقه و نامقیّد به موازین شرع را به صلاح اسلام و ایران نمی دانست و قایل به گونه ای محدود و حساب شده از دمکراسی پارلمانی بود. پیش از مشروطه، به «عدالتخانه» دل سپرد و در راه آن فداکاری کرد. در مشروطه اول شعار مشروطه مشروعه و تهذیب مجلس را سرداد، و پس از انحلال مجلس اول نیز بر تشکیل «مجلس شورای مملکتی» (که به همان عدالتخانه نزدیک بود) صحه گذاشت و افتتاح آن را به علمای مازندران تبریک گفت. بدین ترتیب، غالب مخالفان شیخ در بین نسل تحصیل کرده و روشنفکر، دچار سوء برداشت درباره شیخ و شرایط و مقتضیات و محظورات زمانه اویند. البته، اگر امروز کسی بیاید و بگوید: آقا ما به جای مجلس شورا، عدالتخانه یعنی مجلس محدود داشته باشیم، ممکن است همه ما با او مخالفت ورزیم. اما از یادمان نرود که در حال حاضر، ۱۰۰ سال از تجربه نظام پارلمانی عصر مشروطه و ۲۵ سال از تجربه مجالس شورای بعد از انقلاب می گذرد و ما طوعا و کرها از یک چنین سابقه و پشتوانه کار پارلمانی برخورداریم. اما شیخ زمانی می زیست که ملت ایران، هزاران سال با نظام استبدادی خو گرفته و زندگی کرده و در چنان فضایی برآمده و بالیده بود و حالا قرار بود نظام سیاسی مملکت، تحول یابد و عناصر مجذوب یا مرعوب غرب، اصرار داشتند کشور به تقلید از مثلا انگلستان (که چند قرن

تجربه و سابقه کار پارلمانی داشت) یک شبه، تبدیل به یک پارلمانتاریسم تمام عیار گردد! لذا شیخ و همفکرانش این نوع تقلید از غرب را ناشیانه و مضر به مصالح ملت ارزیابی می کردند و نگران آن بودند که کشور به هرج و مرج و آشوب کشیده شود، کما اینکه کشیده شد. از نظر آنها، به کارگیری دستاوردهای تمدن جدید، زمانی برای ایران مفید و مثمر ثمر خواهد بود که شرایط اقلیمی و سنن اجتماعی و باورهای دینی این سرزمین دقیقا ملاحظه شده و تلفیقی مناسب و پخته از دستاوردهای مزبور با مواریث کهن ملی و دینی صورت گیرد. مخالفت شیخ و همفکران او با پارلمانتاریسم بی حد و مرز غربی در صدر مشروطه، لزوما به این معنا نیست که اگر شیخ فضل الله امروز زنده بود با مجلس شورای اسلامی مبتنی بر قانون اساسی جمهوری اسلامی تحت نظارت فائقه فقها و حقوقدانان شورای نگهبان مخالفت می کرد. خیر، شرایط و اقتضائات زمان، در یک قرن پس از مشروطه، فرق کرده و اوضاع از جهات گوناگون دگرگون شده است.

ص: ۳۶

یکی از اشتباهات بزرگی که در مورد شیخ فضل الله ، و کلا در تجزیه و تحلیل قضایای مشروطه، دائما تکرار می شود همین است. نیازها، شرایط و مقتضیات امروزی را مطلق انگاشته و به گذشته های تاریخ، سرایت می دهند. به دیگر بیان، از منظر شرایط و اوضاع امروزی، به دیروز و پریروز نگاه می کنند و به اصطلاح علمی، بر «صورت و ماده» گذشته (صورت و ماده به اصطلاح منطقی) یکسره «صورت» حال و آینده می زنند. می گویند شیخ، ضدمجلس شورا بوده است. خُب، در خوبی مجلس شورا هم که شکی نیست؛ خواننده ناآشنا با پیچ و خم مسایل، خیلی سریع و آسان به این قضاوت منفی درباره شیخ می رسد که: او هوادار استبداد سلطنتی و ضدعقل و عدل و آزادی بوده است! درحالیکه اولا- چنانکه گفتیم او علی الاصول با استفاده از عقل جمعی (در قالب مجلس شورا) مخالف نبود؛ با عملکرد افراطی و ضد اسلامی تقی زاده ها ضدیت داشت. به علاوه، دوران او دوران گذار از استبداد فردی چندهزار ساله به نظام ناشناخته و نامانوس جدید (دمکراسی پارلمانی) بود، و در چنین شرایطی (حتی با فرض قبول «مشروعیت» نظام لیبرال دمکراسی غرب)، دستیابی مطمئن و بی دردسر به نقطه کارایی این نظام باز قاعدتا نیاز به طی یک مرحله گذار داشت که بهترین شکل آن، می توانست همان عدالتخانه یا مشروطه مشروعه شیخ باشد. مخالفان شیخ در بین نسل حاضر، غالبا از سر ناآگاهی و نشناختن او، و عدم درک دقیق مقتضیات و محظورات زمان او، با وی مخالفند و داوری منفی آنان نسبت به شیخ، از شناخت ناقص و یکسویه ای ریشه می گیرد که تاریخنگاران سطحی نگر یا مغرض مشروطه در کشورمان پراکنده اند و اگر نقدی علمی درباره کار آنها صورت گیرد بنیاد بسیاری از تحلیلها و داوریهای تاریخی شان فرو خواهد ریخت.

ص: ۳۷

افزون برآنچه گفتیم، در زندگی شیخ نکات مثبت فراوانی یافت می شود که چنانچه نسل اصلاح طلب و روشنفکر ما آن نکات را دقیقا و به درستی بشناسد من مدعی هستم حتی شیفته خصال و مرام شیخ خواهند شد. دانش کلان دینی، نثر شیوا و به روز، آشنایی عمیق با تاریخ و ادب ایران اسلامی، اهتمام به حفظ استقلال نهاد روحانیت، قانون خواهی و قانون مداری، تلاش برای گفت وگو و تفاهم با مخالفان سیاسی خویش، برخورد عالمانه / نقادانه با فرهنگ و تمدن غرب و تلفیق هوشیارانه و مدبرانه از مواریث عظیم فرهنگ و تمدن اسلامی با دستاوردهای مثبت غرب جدید و ارایه آن به صورت تز عدالتخانه و مشروطه مشروعه، و همچنین پایداری و استقامت شگفت بر سر تشخیص قاطع دینی و سیاسی خویش، وفاداری به اصول و آرمانهای اصیل و اولیه جنبش عدالتخواهی ملت ایران، ایستادگی در برابر تحریف و تغییر مسیر جنبش، و تن دادن به مرگی بسیار دلیرانه و زیبا در این راه، از نکات مثبتی است که با خطوط درشت، در کارنامه فکری و سیاسی شیخ ثبت شده است. وجود این خصایص مثبت در شخصیت شیخ، جاذبه بسیار قوی و شدیدی به او بخشیده است که مغناطیس وار، کسانی را که از پس عینک تیره امثال کسروی به او نمی نگرند، به خود جذب می کند. بسیاری از آنها که با شیخ مخالفند، در واقع، نه با شیخ فضل الله «واقعی»، بلکه با تصویری «وهمی و خیالی» که از وی ساخته یا تحویل گرفته اند، می ستیزند. برخی از تحلیلگران مشروطه، به اشتباه، می کوشند که شیخ را در برابر آخوند خراسانی و میرزای نایینی قرار داده و اختلافات او با این دو را بزرگ و عمده کنند. البته اصطکاکهایی میان شیخ و آن عزیزان وجود داشته است، ولی چنانکه در گفت وگو با روزنامه رسالت توضیح داده ام در اصول و مبانی اندیشگی تفاوت چندانی نداشتند و اختلاف آنها عمدتا از شناخت ماهیت و مقاصد فکری و سیاسی تقی زاده ها نشات می گرفت، که آن هم پس از شهادت شیخ و ترور بهبهانی، و با آشکار شدن ماهیت و مقاصد تقی زاده و یاران او در حزب دمکرات، تا حدود زیادی حل شد و آخوند خراسانی بر ضد کسانی که پنجه در چهره شیخ افکنده بودند قیام کرد.

ص: ۳۸

من چند کُد درباره شخصیت و عملکرد شیخ فضل الله به شما می دهم، ببینید قلبا نسبت به چنین کسی چه احساسی پیدا می کنید؟

۱. دکتر قاسم غنی، از روشنفکران مشهور عصر پهلوی است. وی در نامه ای که در ۲۳ بهمن ۱۳۳۰ شمسی از کالیفرنیا به دوستش ارسال می دارد، به مناسبت ذکر نام عماد کیا (نواده حاج شیخ فضل الله) و ضمن انتقاد از عدم حق شناسی مسوولین کشور نسبت به کیا، می نویسد: «هرکس هرچه می خواهد بگوید، سگ عماد بر غالب این متصدیان مقامات بزرگ امروز ترجیح دارد. پدرش مرحوم آقا ضیاءالدین فهمیده ترین و شجاعترین و پاکترین قضاه تمیز و دیوان جزای عمال دولت بود. مدتی در مشهد، مدعی العموم عدلیه یعنی استیناف بود. رفیق و باوفا و صفا و آقا زاده بود. مرحوم شیخ فضل الله نوری از دانشمندترین و بزرگترین علمای شرع بعد از مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی محسوب است. مرحوم قزوینی نزد او فقه درس خوانده بود. از وسعت مشرب و آزادی و آزاد منشی و رندی و صفات بزرگ و همه چیز او حکایتها می کرد که متواترا از همه شنیده ام. شیادی و حقه بازی سید و... امثال او و همان حس برتری شیخ فضل الله آنها را حسود ساخت هبود او را به کشتن داد. شیخ هم با مناعتی که داشت نخواست به کسی متوسل شود. محمدعلی شاه با درباریان او خود را به او می چسباندند و او را از خود می شمردند که به آن وسیله حیثیتی احراز کنند. باری، باید از مرحوم تقوی، حاج مخبرالسلطنه، حاج فاضل خراسانی، آقازاده خراسانی مرحوم، واردین به مشروطه و طبقات مختلف معاصر با او پرسید و حقیقت را به دست آورد.»

ص: ۳۹

توصیفات فوق از شیخ نوری، دقیقا با توصیف علامه محمد قزوینی از وی مطابقت دارد. قزوینی، در زندگینامه خود (۱۶ سال پس از اعدام شیخ) فرصت را برای ذکر محامد شیخ مغتنم شمرده و (به قول خود) لختی قلم را بر او گریانده است. نیز می نویسد: «من خودم، دو سال در خدمت شیخ فضل الله تلمذ کرده و چهار سال به دو پسرانش ضیاءالدین و حاجی میرزا هادی، عربی درس داده ام. من همه آنها را خوب می شناسم، آنها اشخاص خوش قلب و نجیبی بودند».

توجه داشته باشید که سخنان اخیر درباره مرحوم نوری، از زبان شخصیتی (یعنی قزوینی) ادا می شود که دانشمندان ما نوعا در برابر مقام علمی و تحقیقی وی خضوع کرده و شخصی چون تقی زاده (پیشوای مشروطه خواهان) می نویسد: نظیر قزوینی «در تمام تاریخ دراز ما، با کثرت عظیم عده اهل علم و فضل بسیار کم و نادر است. فضلای محقق معاصر این مملکت پیرو و شاگرد روحانی و مقلد طریقه او هستند». و نیز: «صریحا می توانم بگویم که آن مرحوم تا آنجا که می دانم تنها کسی بود از ایرانیان که می توانم او را در محافل علمی مغرب زمین، پهلوی علمای محقق بزرگ در فن مخصوص گذاشته و به او افتخار کرد. او ابوریحان و ابن خلدون عصر ما است». یا فردی چون مجتبی مینوی «به جرات» او را «در این زمان امام اهل تحقیق» می شمارد.

۲. برای آشنایی با دانش کلان اسلامی شیخ به داستان زیر توجه کنید. آیت الله حاج شیخ یحیی نوری، مقیم تهران، از قول جد مادری خویش (مرحوم آیت الله آقا شیخ محسن سلطان احمدی نوری، شاگرد و ملازم شیخ شهید نوری) نقل می کند که ایشان می گفت: چندی پس از ورود مرحوم شیخ [فضل الله از عتبات] به تهران و مرجعیت عامه و خاصه یافتن ایشان، دایی و پدر همسر ایشان، مرحوم آیت الله محدث بزرگ، حاج میرزا حسین نوری، به ایران آمدند و مرحوم شیخ نیز به احترام ورود ایشان ضیافت ناهاری ترتیب دادند که در آن مجلس حدود هزار نفر از علما و ادبا و اهل فضل و طلاب و محترمین شهر حضور داشتند. آن روز وقتی غذا آوردند، همزمان آفتابه و لگن هم آوردند که حضار دست خود را بشویند و اولین آفتابه و لگن را احتراما برای مرحوم محدث نوری آوردند. ایشان اظهار داشتند من ابدا در این کار از علمای حاضر سبقت نمی گیرم. علما نیز اجماع کردند ما از شما سبقت نمی گیریم. مرحوم محدث گفتند باید حق تقدم روشنی در این میان مطرح شود. حضار گفتند که این حق تقدم را شما تعیین کنید. مرحوم محدث اظهار داشتند برای تمام انواع غذاهای موجود در این سفره از... برنج و گوشت و مرکبات آن مانند خورشت و آبگوشت، حدیثی بخوانند. هرکس توانست که احادیث بیشتری بیان کند حق تقدم با او خواهد بود. حضار خنده ای کردند و گفتند موضوع بسیار خوب و جالبی است. بعضی چند حدیث درباره آب و نمک و برنج و نان و گوشت نقل نمودند اما نتوانستند ادامه دهند. تمامی نگاهها به خود مرحوم محدث و نیز مرحوم حاج شیخ فضل الله بازگشت. مرحوم شیخ که از حافظه ای بسیار قوی برخوردار بود شروع کرد و ظرف مدتی نسبتا طولانی، تعداد بسیار زیادی از روایات و اخبار را در ارتباط با غذاهای موجود در سفره بیان نمود. اما پیدا بود که میل دارد به احترام ابوالزوجه و دایی خود، بقیه احادیث را ایشان بگوید، که در این ضیافت از ایشان تجلیلی به عمل آید و دست ایشان ابتدا شسته شود. لذا با خنده گفت: هل من ناصر ینصرنی؟ که پس از ایشان مرحوم محدث نوری که متخصص فن حدیث و صاحب موسوعه ارزشمند «مستدرک الوسایل» بود بقیه احادیث را بیان داشت. اما علی رغم توانایی فراوان ایشان، حضار دریافتند که مرحوم حاج شیخ فضل الله در ضبط و حفظ حدیث نیز اُعجوبه ای است...

ص: ۴۰

۳. داستان زیر نیز، نمونه وار، دقت و شفقت خاص شیخ را در امر قضا نشان می دهد: آقای حاج هاشم لنکرانی (از معتمدین بازار تهران، و عموزاده مرحوم آیت الله حاج شیخ حسین لنکرانی) در تاریخ ۲۱/۲/۷۳ به این جانب اظهار داشتند: مرحوم آیت الله حاج شیخ علی لنکرانی (پدر حاج شیخ حسین لنکرانی) سه برادر از خود کوچکتر به نامهای حاج شیخ حسن، حاج شیخ جعفر، و حاج شیخ محمدتقی داشتند که این آخری (حاج شیخ محمدتقی لنکرانی توتونچی) پدر من می باشد.

حاج هاشم لنکرانی پس از ذکر تاریخچه ای از روابط جد و عموهای خویش با شیخ شهید، قضیه ای را نقل کردند که شاهدی بر بحث ما (دقت و عدالت قضایی شیخ شهید) است. ایشان گفتند: حاج شیخ علی لنکرانی محضر شرع داشت و شیخ شهید نیز که، خوب، مرجع بود و محکمه ای دایر داشت و صاحب مهر و امضا بود و حکومتها برایش اعتباری خاص قایل بودند. پدرم، حاج شیخ محمدتقی توتون فروش، نقل می کرد که:

من در ایام کودکی حدود ۱۰ سالگی چندی را در محضر حاج شیخ علی کار می کردم. در مراجعاتی که به حاج شیخ علی می شد ایشان گاه کاغذی خدمت حاج شیخ فضل الله می نوشت و به دست من می داد و می گفت: این را به محضر شیخ ببر و جوابش را بگیر و بیاور. من کاغذ را نزد شیخ می بردم و ایشان پاسخ می داد و مجددا آن را نزد حاج شیخ علی می آوردم؛ و گاه روزی چندبار این امر تکرار می شد. یک روز زن و شوهری که، به علت ناتوانی مرد از تامین مخارج منزل، با یکدیگر سخت دعوا داشتند، به محضر حاج شیخ علی آمدند و زن اصرار بسیار داشت که شوهرم قادر به تامین مخارج زندگی ما نیست و به من بسیار سخت می گذرد و شدیدا در عذابم و حتما باید مرا طلاق بدهد. مرد هم راضی به طلاق بود. حاج شیخ علی کاغذی به شیخ نوشت و موضوع را با وی در میان نهاد و طبق معمول مرا مامور رساندن آن به شیخ شهید کرد. من می دانستم که این کاغذ مربوط به دعوای همان زن و شوهری است که می خواهند از یکدیگر جدا شوند. نامه را که نزد شیخ بردم، شیخ زیربار امضای طلاق نرفت و از قبول این امر سرباز زد. حاج شیخ علی مجددا کاغذی نوشت و بر ضرورت انجام موضوع اصرار ورزید. شیخ شهید همچنان نپذیرفت و این کار چندین بار تکرار شد. از حاج شیخ علی، شرح ماجرای اضطرار زن و اصرار وی به طلاق؛ و از شیخ شهید هم تاکید بر مبغوض بودن طلاق و رد آن!

ص: ۴۱

عاقبت حاج شیخ علی یک نامه شدیداللحن خطاب به شیخ نوشت که: آقا، شما می فرمایید این زن در خانه این مرد، از گرسنگی بمیرد و تلف شود، که چی، حرف طلاق را نزند؟! و به من گفت: نزد شیخ می روی و نوشته را به ایشان می دهی و سلام می کنی و می گویی: حاج آقا، خواهش می کنم جوابش را صریح و دقیق بنویسید! می گفت: به محضر شیخ رفتم و پیغام را رساندم. شیخ خندید و فرمود: پسرجان، برو بگو جواب ندارد. خودم ایشان را خواهم دید و با هم گفت و گو خواهیم کرد. در ملاقات حضوری که بعدا صورت گرفت، شیخ به حاج شیخ علی فرمود: «آقا، شما که می گویید این زوجین برای امرار معاش خویش لنگند و فوق العاده فقیر و تهیدستند و به همین جهت می خواهند از هم جدا شوند، می دانید چه چیزی بر شما واجب می شود؟! خُب می خواستید شوهرش را منزل من بفرستید تا من زندگیش را تامین کنم، یا خودتان به او کمک می کردید و چرخ زندگیش را راه می انداختید! اینکه زن بگوید شوهرم فقیر است و من نمی توانم رنج بی چیزی را تحمل کنم، هرگز مجوز نمی شود که شما حکم طلاقش را صادر کنید و خانواده ای از هم بپاشد، بلکه باید درد و مشکلش را علاج کنید تا زندگی یک خانواده آبرومند مسلمان محفوظ بماند. آخر چگونه متوجه این نکته نیستید»؟! خلاصه آنکه، می گفت: حاج شیخ فضل الله به هیچ وجه زیر بار اجرای آن طلاق نرفت! و در نتیجه، آنان با کمکی که دریافت کردند زندگی را از سر گرفتند.

ص: ۴۲

درباره خصال و ویژگیهای مثبت مرحوم حاج شیخ فضل الله ، گفتنی فراوان است که شرح آن در این مختصر نمی گنجد و جویندگان می توانند تفصیل بیشتر در این زمینه را از دوره مقالات و کتابهای این جانب درباره شیخ بجویند. این گونه شخصیتها، با این دانش و فضایل والاـ در واقع، سرمایه های ملی هستند و اختلاف سلیقه سیاسی نباید بهانه ای برای برخوردهای ناروا و غیر انسانی با آنها شود. بد نیست این جمله را نیز برای اطلاع حضرات «ایران دوستها» عرض کنم که حاج شیخ فضل الله طبق شجره نامچه خانوادگی که نواده اش تندرکیا منتشر کرده به اصطلاح از نژاد خالص ایرانی و از تبار برادر «انوشیروان»، پادشاه ساسانی مشهور، است!

واقعش را بخواهید، من پیش بینی می کنم که وضع شیخ در آینده، بسیار بهتر از این که هست بشود و به مرور بسیاری از محققان تاریخ، به جرگه طرفداران جدی وی خواهند پیوست. حتی من نگرانم که در آینده، برخی از روشنفکران سکولار، با تحریف واقعیات تاریخ، به مصادره شیخ فضل الله برخیزند. چنانچه این اتفاق درباره مرحوم حاج میرزا آقاسی، صدراعظم فقیه و دل آگاه محمدشاه قاجار، رخ داد. دهها سال بود که، مخصوصا تاریخنگاران ماسونی، از هیچ نوع حمله و توهین به حاج میرزا آقاسی دریغ نمی کردند (و هنوز نیز این گرایش در بین تاریخ نگاران کشورمان رواج دارد) و یکی از علل مهم این حمله نیز، آن بود که در او، مایه هایی از تعلق به اسلام و روحانیت می دیدند. بالاخره، او دانش آموخته حوزه نجف بود و محمدشاه نیز در چهره وی یک پیرِ عارف و مستجاب الدعوه را می دید، و کم بودند کسانی چون عبدالله مستوفی و حسین سعادت نوری که به «مثبتات» حاجی هم اشاره کنند. اما اخیرا تا حدودی ورق برگشته و روشنفکران سکولاری چون غلامحسین میرزاصالح و هما ناطق مجدانه به دفاع از میرزا آقاسی برخاسته، وی را یک سیاستمدار مردمی، عدالتخواه و پرهیزگار از خشونت ارزیابی می کنند، و عجیب آنکه این بار نیز چهره واقعی حاجی میرزا آقاسی، در قالب تعریف، تحریف می شود و خصال مثبت وی بر ضداسلام و روحانیت خرج شده و نهایتا از او یک عنصر مخالف روحانیت و سکولار ترسیم می گردد که احیانا به فرهنگ و تمدن غرب، چراغ سبز نشان داده است! شیخ فضل الله هم خصال مثبت فراوانی دارد که به میزان تعمیق و تصحیح اطلاعات تاریخی در نسل تحصیلکرده و کتابخوان ما نسبت به او، چهره تابناکش (همچون دیگر حقایق مکتوم تاریخی) دیر یا زود از پس پرده کتمان و سانسور بیرون خواهد زد و چونان آفتاب خواهد درخشید. آن موقع است که دست کم پاره ای از غرب گرایان، به فکر مصادره این شخصیت تاریخی خواهند افتاد، که ما باید پیشاپیش به فکر علاج واقعه قبل از وقوع نیز باشیم!

ص: ۴۳

به عنوان آخرین سوال، می خواهم نظر شما را درباره علل شکست و ناکامی انقلاب مشروطه بدانم.

پاسخ این سوال نیز بحثهای گسترده ای می طلبد که فرصتش نیست. عجالتا باید بگویم: برپایه قانون عام و فراگیر «علیت»، هر پدیده تاریخی، برای «وقوع» و نیز «استمرار» خویش، نیاز به علت (یا عللی) دارد که اصطلاحا از عوامل ایجاد با تعبیر «علت محدثه» و از عوامل بقا و استمرار با عنوان «علت مُبقیه» یاد می شود. نکته مهم و راهگشا آن است که، علت مُبقیه، نوعا همان علت محدثه است. یعنی علل و موجباتی که به ایجاد یک پدیده (مثلا جنبش وانقلاب اجتماعی) می انجامد عامل پایداری و بقای آن نیز هست. یعنی، چنانچه آن پدیده بخواهد در لحظه «وقوع» خویش نمرده، بلکه عمری دراز یابد، لزوما باید علل محدثه و پدیدآورنده آن باقی بماند تا امکان رشد و بقای آن پدیده فراهم گردد. جنبش مشروطیت نیز از این امر مستثنا نیست. نیروها و عواملی که جنبش عدالتخواهی صدر مشروطیت را به وجود آورد و به مراحل نخستین پیروزی (تاسیس مجلس شورا) رساند عبارت بود از: ۱. مذهب تشیع و شعایر و احکام و آموزه های عدالت جویانه آن که در بین مردم مسلمان این دیار نفوذی عمیق و گسترده داشت ۲. روحانیت شیعه که منادی و مروج این آموزه ها بوده و در مواقع بحرانی تاریخ، به برکت برخورداری از سرمایه کمک و اعتماد ملت، رهبری قیام بر ضد استبداد و استعمار را بر پایه آن آموزه ها پیش می برد ۳. انبوه ملت مسلمان که چشم به رهبران دینی خویش داشته و پشت سر آنان حرکت می کرد.

ص: ۴۴

جنبش عـدالتخواهی بر پایه اتحاد این عوامل ایجاد شـد و به پیروزیهای چشـمگیری چون عزل صدر اعظم مقتدر وقت (عین الدوله)، تاسیس مجلس و تـدوین قانون اساسـی، دست یافت. چنانچه این عوامل سه گانه، به همان صورت نخستین (پیوسـته و متحـد با هم) تـداوم می یافت و دسـتها و دسـیسه ها در وحدت و انسـجام آن خلل نمی افکند و احیانا آن را درپای دیگر عوامل قربانی نمی کرد، مطمئنا جنبش پیروز ملت به اهداف بالاتر (=اجرای صـحیح قوانین، تاسیس نظامی استوار، و پیشرفت همه جانبه کشور) نیز دست می یافت. اما سادگی خودی و طراری دشـمن، در عوامل پیش برنده جنبش رخنه افکند و به اسم مشـروطه، نظام و دولتی روی کار آمد که، به دلیل دوری از اسلام، پشتیبانی علما و ملت مسلمان را نداشت و لذا مستعد پذیرش انواع و اقسام آسیبها شد و نهایتا جای خود را به دیکتاتوری رضاخانی داد. در یک کلام، علت اصلی شکست و ناکامی جنبش مشروطیت را بایستی در انحراف مسیر جنبش از راستراه اسـلام، و برکناری و انزوای رهبران اصـیل و نخستین آن (علما)، جست وجو کرد که خود، معلول عوامل گوناگون داخلی و خارجی بود.

از فرصتی که در اختیار ما گذاشتید؛ متشکرم.

من هم از شما تشکر کرده و برایتان در مسیر روشنگریهای تاریخی، از درگاه الهی طلب توفیق می کنم.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱
بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹
امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹